



سیری در معارف اسلام

خیر و شر در زندگی انسان

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - مسجد سجاده نازی آباد - محرم - ۱۳۹۴ هـ ش



www.erfan.ir

خیر و شرّ در زندگی انسان

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: فرح‌مند
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاء‌الدین پورمحمودیان
- ❑ ایستوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۹.....	جلسه اول: نیاز انسان به وحی
۱۱.....	معنای خیر و شر
۱۱.....	صحبت کردن خداوند با بندگان
۱۱.....	نیاز انسان به ارتباط با خداوند
۱۲.....	صحبت خداوند با حیوانات
۱۳.....	علت صحبت خداوند با انسان
۱۳.....	رابطه نامشروع و بیماری مهلک
۱۴.....	ادامه بحث نیاز انسان به صحبت با خداوند
۱۴.....	حق قانون گذاری
۱۵.....	منطق حاکم بر دنیا
۱۵.....	ایستادگی قارون در برابر قانون خداوند
۱۶.....	ادامه بحث نیاز انسان به ارتباط با خداوند
۱۶.....	منشا ایجاد علم
۱۶.....	اثر بخل
۱۶.....	دنیوی
۱۷.....	اخروی
۱۸.....	ادامه بحث معنای خیر و شر
۱۹.....	جلسه دوم: اثر نیت خیر
۲۱.....	مقدمه
۲۱.....	رستگاری اهل خیر
۲۱.....	کار خیر عرب بیابان نشین
۲۱.....	اثر نیت
۲۱.....	عدم تمکن مالی و نیت کار خیر
۲۲.....	چگونگی پاداش به نیت بدون عمل



خیر و شر در زندگی انسان

- ۲۲..... رابطه امر به ذبح و ظلم
- ۲۳..... زیارت نیابتی از جانب تمام مخلوقات
- ۲۴..... تفاوت در جزا دادن به نیت خوب و بد
- ۲۴..... اثر دنیوی عمل خیر
- ۲۵..... مرگ معلق و حتمی
- ۲۶..... کاتبان اعمال خوب و بد
- ۲۶..... محو گناه در صورت توبه
- ۲۶..... اثر زیارت برای تمام موجودات
- ۲۷..... بازگشت عمل خیر
- ۲۷..... اهل خیر
- ۲۷..... ثمره کظم غیظ
- ۲۸..... عدم آمرزش بعضی از شرارتها
- ۲۹..... **جلسه سوم: سیره اخلاقی امام سجاد (ع)**
- ۳۱..... شرایط حاکم بر فضای حکومت اموی
- ۳۱..... روی گردانی مردم از اهل بیت (ع)
- ۳۱..... انتخاب فرهنگ اموی
- ۳۲..... ترس بر فرزند پیامبر (ص) بودن
- ۳۲..... عدم وجود زمینه جنگ با مخالفین
- ۳۲..... عدم وجود زمینه تعلیم و تربیت مردم
- ۳۳..... سلاح امام سجاد (ع) در مقابل بنی امیه
- ۳۴..... جاذبه اخلاق
- ۳۴..... حقیقت اسلام
- ۳۴..... ایمان، اخلاق، عمل
- ۳۵..... بی اخلاقی، عامل انحراف طلحه و زبیر
- ۳۵..... زندگی امام علی (ع) در زمان حکومت
- ۳۶..... کمک به امام علی (ع) با پاک دامنی
- ۳۶..... کمک به امام علی (ع) با اجتهاد
- ۳۷..... ادامه بحث بی اخلاقی، عامل انحراف طلحه و زبیر
- ۳۷..... عاقبت طلحه و زبیر
- ۳۷..... هدف بعثت نبوی (ص)
- ۳۸..... سیره امام سجاد (ع) در مقابل ناسزاگو
- ۳۸..... اخلاق در بهشت



فهرست مطالب

۳۹ اوصاف بهشت
۳۹ نقش مرد در خانواده
۳۹ حمایت از خانواده
۴۰ آتش سوزی منزل و برخورد با اخلاق نیکو
۴۰ آتش سوزی در منزل استاد انصاریان
۴۱ ادامه بحث سیره امام سجاده <small>علیه السلام</small> در مقابل ناسزاگو
۴۲ روضه اهل بیت امام حسین <small>علیه السلام</small>
۴۳ جلسه چهارم: جایگاه مستحبات و نماز جماعت در اسلام
۴۵ اطاعت از دستورات الهی
۴۵ تفاوت واجب و مستحب
۴۶ فلسفه احکام الهی
۴۶ فلسفه تشریح اذان
۴۶ فلسفه ذبح حلال
۴۷ منفعت نماز در دنیا
۴۸ احتیاط در حق الناس
۴۹ نماز جماعت
۴۹ امور انسان به دست خداوند متعال
۵۰ تفسیر آیه ۷۷ سوره حج
۵۰ نماز جماعت و حضرت مریم <small>علیها السلام</small>
۵۰ معنای غفلت
۵۰ ترک مسجد
۵۱ اطاعت از مفسد
۵۱ ثواب خواندن نماز جماعت
۵۲ منافع مسجد
۵۲ شیعه و گسترش تشیع
۵۳ انجام کار خیر
۵۳ وزن پرونده اعمال در گرو عمل نیک
۵۴ روضه نوجوان سپاه امام حسین <small>علیه السلام</small>
۵۷ جلسه پنجم: حرمت ربا و توبه از آن
۵۹ اثر اعمال
۵۹ تاثیر عمل شرّ بر خیر
۵۹ تاثیر توبه بر شرّ



خیر و شر در زندگی انسان

- توبه‌های متفاوت ۶۰
- حرمت ربا ۶۰
- توضیحی دربارهٔ عملیات بانکی ۶۱
- پاسخ‌گویی شرعی و مسئولیت عمل ۶۱
- مرجعیت و مسئولیت اعمال مقلدین ۶۲
- شخصیت حرّ عاملی و جایگاه کتاب و وسائل در حوزهٔ علمیه ۶۳
- بزرگی گناه ربا ۶۳
- توبه از ربا ۶۴
- تناسب گناه و توبه ۶۵
- خیر دنیا و آخرت ۶۵
- باقی ماندن اثر عمل بعد از مرگ ۶۵
- خیر دنیا و آخرت در چهار خصلت ۶۶
- همسر زهیر زنی صالحه ۶۶
- روضهٔ شهادت زهیر بن قین ۶۸
- جلسه ششم: حسادت وسیلهٔ فریب شیطان** ۶۹
- نیرنگ باز بودن شیاطین ۷۱
- حسادت، علت فریب برادران یوسف ۷۱
- معنای حسد ۷۲
- ضرر حسادت ۷۲
- تحریف داستان یوسف نبی علیه السلام در تورات ۷۳
- کید شیطانی برادران یوسف علیه السلام ۷۳
- خیررسانی، ویژگی مؤمن ۷۴
- اشک‌های شیطانی برادران یوسف علیه السلام ۷۵
- گرگ صفت بودن برادران یوسف علیه السلام ۷۵
- دروغ‌های برادران یوسف علیه السلام ۷۷
- تنفر از گناه عامل مصونیت ۷۷
- به تاخیر انداختن توبه ۷۷
- معنای تسویل ۷۸
- تاخیر در توبه، گناه کبیره ۷۹
- روضه ۷۹



جلسہ اول

نیاز انسان بہ وحی

که هر نظری که در قرآن مجید درباره انسان داده شده است، مصلحت انسان را رعایت کرده است و خوبی دنیا و آخرت انسان را خواسته است. او نیازی به ما ندارد که با ما سخن بگوید، اگر او به صورت سی جز قرآن با ما سخن گفته است، به خاطر این است که ما نیاز به صحبت‌های او داریم، اگر ما را هم در رده حیوانات آفریده بود، نیازی به حرف زدن او به صورت قرآن کریم نداشتیم، چرا که در آن صورت مکلف نبودیم، مسئول نبودیم، عاقل نبودیم، موجودی که تکلیف ندارد، مسئولیت هم ندارد، عقل هم ندارد، خداوند نیز حرفی با او ندارد. تنها کاری که خداوند با حیوانات درباره آفرینش آنها می‌کند این است که سفره شکم را برای‌شان پهن می‌کند و زمینه حیات جسمی آنها را تا وقتی که زنده هستند، فراهم می‌آورد. قرآن حدود شش هزار و شش صد آیه است، حتی یک آیه در قرآن پیدا نمی‌شود که روی سخن خداوند با یک حیوان باشد، چرا که حیوان نیازی به سخن تشریحی پروردگار ندارد، اگر برای حیوانات هم خیر دنیا و آخرت به این کیفیت مقرر بود، خداوند با آنها نیز به زبان خودشان صحبت می‌کرد.

صحبت خداوند با حیوانات

خداوند در سوره نحل می‌فرماید: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾؛ یا برو روی کوه‌ها لانه بساز، یا برو روی داربست‌ها لانه بساز، یا برو روی درخت‌ها لانه بساز. لانه‌سازی را هم به زنبور آموزش داده است، یعرشون؛ داربست‌هایی را که برای میوه‌ها، برای انگور و کیوی می‌زنند، می‌رساند. این یک حرف که با زنبور دارد، در آیه بعد و یک بیان دیگر می‌فرماید: ﴿فَرَكَّلِي مِنْ كُلِّ الشَّمْرَاتِ فَاَسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ﴾؛ از هر میوه و گلی بخور و این ساختمان‌سازی و خوردن لقمه پاک راه خداست که برایت قرار داده است؛ لذا در همین جاده برو. این بیانات مطابق با نیاز آن حیوان است و درباره دنیا و

۱. نحل: ۶۸

۲. نحل: ۶۹



آخرت یا درباره تکلیف و مسئولیت و حلال یا حرام با این حیوان صحبتی نشده است، اساساً خداوند نیازی ندارد که با موجودات عالم حرف بزند، موجودات نیازمند این صحبت هستند. انسان باید حرف‌های خداوند را بر سر بگذارند که ایشان حاضر شده است با آن عظمت بی‌نهایت با این مخلوق ناچیز سخن بگویند.

علت صحبت خداوند با انسان

یک وقت می‌فرماید: «یا ایها الناس»؛ یک وقت می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا»؛ او چرا با ما حرف می‌زند؟ ما چرا به او نیازمندیم؟ از آن‌جا که ما حیوان آفریده نشدیم، به یک دنیای صاف و پاک و سالم، آرام، بی‌دردسر نیاز داریم، او نیز با ما سخن گفته است تا دنیای پاک و بی‌دردسر و آرام و پررغاب را بسازیم و حلال بخوریم و حرام نخوریم و رابطه نامشروع برقرار نکنیم.

رابطه نامشروع و بیماری مهلک

کسی در رابطه نامشروع مریض شده بود، نزد من آمد و گفت من جوان هستم، بیست و هفت هشت سال دارم و بیمار هستم، به یک دکتر من را معرفی کنید و پول هم نمی‌خواهم. من دکتر را معرفی کردم، نمی‌دانستم هم که چه شده است. یک شب دکتر آمد پای منبر من و گفت یک مریضی را برای من فرستادی که خوب نمی‌شود و مردنی است؛ وقتی که در قرآن مجید می‌فرماید که ارتباط نامشروع نداشته باش، چند نوع بیماری در این ارتباط به انسان هجوم می‌آورد؛ بیماری روانی، فکری، اخلاقی و بیماری‌های جسمی که بعضی از آن‌ها قابل علاج نیست.

جوانی روز ماه رمضان پیش من آمد، جوان بلند قد، خوش قیافه و آراسته‌ای بود، گفت من تک پسر هستم و بیست و شش سال دارم، پدر و مادر متدینی دارم، مذهبی هستند، من یک بیماری دارم که نه به پدرم می‌توانم بگویم و نه به مادرم، نمی‌دانم چه کنم؟ طیب هم به من گفته تا یک و نیم سال دیگر بیشتر زنده نیستی و می‌دانم داغ من پدر و مادرم را می‌کشد. من نمی‌خواستم بفهمم که او چه مشکلی دارد اما او یک مرتبه خودش گفت که من به یک سفر

خیر و شر در زندگی انسان

خارجی برای کار تجارتي رفتم و یک شب کنار یک زن خارجی قرار گرفتم، بعد از یکی دو ماه که به ایران برگشتم متوجه شدم که یک تب در بدن من می‌چرخد، وقتی رفتم طبیب و آزمایش دادم، طبیب گفته که بیماری ایدز وارد خونت شده است و علاج هم نداری، باید با این مشکل بسازی تا بمیری. گفتم من که هیچ کاری نمی‌توانم برایت بکنم، من یک راهنمایی قرآنی می‌توانم بگویم که واقعا برو و در پیشگاه پروردگار توبه کن، راه دیگری هم ندارم که تو را راهنمایی کنم، اما این را بگویم که قرآن فرموده است: ﴿وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْجَ إِذَا كَانَ فَا حِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾؛ به زنا نزدیک نشوید، زنا فاحشه است. کلمه فاحشه در عرب یعنی عمل بسیار زشت و راه بدی است. این همان راهی است که الان تو در آن افتادی؛ راه ایدز و راه بیماری ناعلاج، راه مردن در بیست و شش هفت سالگی، راه داغ گذاشتن به جگر مادر و پدر.

ادامه بحث نیاز انسان به صحبت با خداوند

اگر خداوند ما را هم‌چون حیوانات آفریده بود، نیازی نبود که این حرف‌ها را به ما بزند، به این دلیل که در آن صورت ما تکلیف و مسئولیت نداشتیم. ما هم یک موجود زنده بودیم که روی دو پا راه می‌رفتیم و یک شام و ناهاری می‌خوردیم و روز بعد شام و ناهاری می‌خوردیم و پنجاه شصت سالی به این کیفیت سپری می‌شد و می‌مردیم. او نیاز نداشته که با ما سخن بگوید، ما نیازمند بودیم به این دلیل که خداوند ما را انسان عاقل و مکلف آفریده بود و دو دنیا را در اختیار ما گذاشته است، این دنیا و آخرت؛ لذا نیازمند بودیم که او با ما سخن بگوید.

حق قانون‌گذاری

تمام کلام او نیز بر این دو محور است که چه بکنید و چه نکنید، یعنی تمام قرآن مجید همین دو کلمه است و به تعبیر یکی از فلاسفه در کتابش که خیلی زیبا به نظرم رسید، این دو کلمه حرف خدا در سی جز قرآن این است که می‌فرماید: «هذه الاعمال يجوز»؛ یعنی آزاد هستید این کارها را بکنید، بعضی از آن‌ها نیز بر شما واجب است. کلمه بعد نیز این است که: «هذه

الاعمال لا یجوز»؛ یجوز یعنی وارد این عرصه‌های عملی و اخلاقی بشوید و لا یجوز یعنی جایز نیست که وارد عرصه‌های عملی و اخلاقی به شکل دیگر بشوید. در ادامه نیز این حکیم مطالبش را ادامه داده بود با این جمله که لایجوز و یجوز را از خودتان در نیاورید که هلاک می‌شوید و خودتان برای خودتان فتوای یجوز و لا یجوز صادر نکنید، چون الان از این هفت میلیارد جمعیت کره زمین نود درصدشان یجوز و لایجوز را می‌گویند، اما مطابق با فتوای خودشان. در سراسر اروپا زنا برای مردم جایز است، یا ازدواج مرد با مرد جایز است، خوردن انواع مشروبات جایز است، رفتن در انواع کاباره‌ها جایز است، این موارد همگی فتوای خودشان است.

منطق حاکم بر دنیا

اما در زندگی این طیف غالب؛ نماز، روزه و عدالت جایز نیست. قانون حاکم بر کل دولت‌ها و ملت‌ها این است: الحکم لمن غلب؛ زندگی فقط برای کسی خوش است که زور دارد و بتواند هر حقی را از مردم غارت کند، این فتوای دولت آمریکا و انگلیس است. زمانی انگلستان صد کشور ثروتمند دنیا را در استعمار داشت، با ورود آمریکا این تعداد کاهش یافت، روسیه هم که قوی شد این تعداد کمتر شد، اما این روس بلوک شرق را استعمار کرد و انگلیس هم آن‌چه را در استعمار داشت، نگه داشت و آن‌چه را نتوانست نگه دارد در کام آمریکا افتاد.

ایستادگی قارون در برابر قانون خداوند

یک تعداد کمی مثل ما در گوشه و کنار ایران و نه تمام ایران ماندیم که می‌گوییم به آن چه آفریننده ما می‌گوید جایز است، عمل می‌کنیم و خودمان فتوایی نمی‌دهیم، چون اگر خودمان فتوایی داشته باشیم یعنی در برابر پروردگار عالم قد علم کرده‌ایم، در این صورت خود را در کنار خداوند قرار داده‌ایم؛ چرا قارون جهنمی شد؟ در سوره مبارکه قصص وقتی موسی ابن عمران علیه السلام به او گفت زکات این ثروت سنگین را بده؛ گفت: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾؛ من با دانش خودم این ثروت را به دست آوردم و لازم نیست بر من که زکات بدهم، لذا او یجوز خدا را لا یجوز می‌داند اما یجوز خود را یجوز می‌داند.

ادامه بحث نیاز انسان به ارتباط با خداوند

ما چون انسان آفریده شدیم و عاقل هستیم و مکلف و نیازمند به این هستیم که خدا با ما سخن بگوید، او برای یک دنیای آباد ساختن و برای یک آخرت آباد ساختن سخن گفته است، هیچ احتیاجی هم به ما نداشته است. این سخنان که من برای شما توضیح دادم، سخن صادقانه است و سخن راست است، چون گوینده‌اش هیچ نیازی به شنونده‌اش ندارد و گوینده‌اش علم بی‌نهایت دارد و گوینده‌اش نسبت به بندگان رحیم است.

منشا ایجاد علم

اگر از زمان آدم تا امشب، عقل سخن حق را قبول نمی‌کرد، اصلاً علمی به وجود نمی‌آمد، کتابخانه‌ای به وجود نمی‌آمد، عالمی به وجود نمی‌آمد، دانشمندی به وجود نمی‌آمد؛ همه گوش‌ها اگر حق را می‌شنیدند و حق را دور نمی‌زدند یا به قول قرآن ﴿فَتَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ﴾؛ هیچ علمی در دنیا پدید نمی‌آمد؛ این یک اصطلاح است به این معنا که آن را پشت‌شان انداختند، ولی سخن که عنصر نیست که بگیرند و بیندازند پشت‌شان؛ یعنی حق برای‌شان آمد اما ارزشی برای حق قائل نشدند و آن را نپذیرفتند و اگر این نپذیرفتن همگانی بود، یعنی همه وقتی سخن حق را می‌شنیدند به گوینده حق و به خود سخن حق می‌گفتند که برو و حرف او را نادیده می‌گرفتند، هیچ علمی به وجود نمی‌آمد و هیچ کتابی نوشته نمی‌شد و هیچ عقلی پخته نمی‌شد.

اثر بخل

دنیوی

اما عقل نمی‌گوید که حرف خدای حق را که صدق است، قبول نکن؛ عقل می‌گوید این صحبت‌ها را قبول کن و این عقل بوده که حرف حق را قبول کرده و این رشته‌های علمی به



ادامه بحث معنای خیر و شر

اما خیر و شر به چه معنا است؟ یعنی آن حال، آن فکر، آن نیت، آن حرکت، آن عملی که آجر ساختن دنیای آباد را برای انسان فراهم می‌کند و ساختن آخرت آباد را نیز باعث می‌شود. شر نیز یعنی حال، نیت، فکر، کاری که در دنیا تیشه به ریشه زندگی انسان می‌زند و در آخرت نیز آتش‌ساز است.

جلسہ دوم

اثر نیت خیر

مقدمه

رستگاری اهل خیر

مسأله خیر و شر و اهل خیر و اهل شر در کتاب خدا و روایات اهل بیت علیهم السلام به صورت بسیار مفصل مطرح شده است. کسانی که اهل خیر هستند، یعنی اهل کارهای سودمند؛ مثل عبادت خدا، مثل خدمت به بندگان خدا و لو مطابق قول پیغمبر صلی الله علیه و آله یک لیوان آب دست یک تشنه دادن، این افراد رستگار می‌شوند.

کار خیر عرب بیابان نشین

عربی به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت من یک چادر نشین صحرائی هستم و می‌خواهم کار خیر کنم اما پول ندارم، حضرت صلی الله علیه و آله به او فرمودند: آیا از کنار چادر تو در بیابان مسافر عبور می‌کند؟ عرض کرد: بله؛ حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: یک لیوان آب به این مسافرین بده، کار خیر تو این است.

اثر نیت

عدم تمکن مالی و نیت کار خیر

انسان اگر نتواند کار خیر بیشتری انجام دهد، اسلام راهنمایی زیبایی انجام داده است؛ در جلد اول کتاب بسیار پرارزش وسائل الشیعة که چهارصد سال پیش نوشته شده است و در



خیر و شر در زندگی انسان

جلد اول کتاب جامع احادیث شیعه که نویسنده‌ی آن آیت الله العظمی بروجردی است و در حدود چهل جلد است، آمده است که اگر کسی نمی‌تواند کار خیری بکند، پول ندارد، در جامعه شناخته شده نیست، یا علمی ندارد که آن را به دیگران منتقل کند، نسبت به کار خیر نیت بکند، یعنی به پروردگار عالم عرض کند که من می‌خواستم یک بیمارستان بسازم اما پول این کار را ندارم، می‌خواستم یک مسجد و حسینیه بسازم یا ده خانه را لوله‌کشی گاز کنم یا به صد دختر جهیزیه بدهم، اما توان انجام این کارها را ندارم؛ البته این شخص باید در نیت خود جدی باشد، به این دلیل که امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید که نمی‌شود خدا را که فریب داد، لذا انسان باید در تمام نیت‌ها و کارها در پیشگاه پروردگار جدی باشد. این شخص که خودش توان انجام کار خیر را نداشته، ولی نیت داشته، در روز قیامت می‌بیند که تمام نیت‌های مثبت او در پرونده‌اش با اجر ثبت شده است.

چگونگی پاداش به نیت بدون عمل

ممکن است سوال شود که مگر می‌شود کار نکرده‌ای را که چند میلیارد هزینه دارد، نظیر ساخت بیمارستان، مسجد، درمانگاه را برای ما ثبت کنند؟ ما که اصلاً این کار را انجام ندادیم، قدمی برنداشتیم؛ بله می‌نویسند و این امر نیز تعجب ندارد. دلیل قرآنی این موضوع در سوره مبارکه شعرا آمده است.

رابطه امر به ذبح و ظلم

خداوند به ابراهیم علیه السلام فرمود که فرزندت را ذبح کن؛ این امر، دستور خداوند است، اسماعیل علیه السلام هم ملک ابراهیم علیه السلام نبوده است که بگوییم خدا دارد در ملک دیگران تصرف می‌کند و تصرف در ملک دیگران ظلم است، اگر خدا به ابراهیم علیه السلام فرمود اسماعیل علیه السلام را ذبح کن، او دستور به ذبح ملک خود می‌دهد، به این دلیل که تمام عالم مملوک حق هستند و خداوند در ملک خود یعنی اسماعیل علیه السلام که او را به وجود آورده تصرف می‌کند. اگر شما روی زمین بایری خانه بسازید، آیا ظلم کرده‌اید؟ زمین ملک شما است که در آن تصرف و



خانه‌سازی می‌کنید. لذا در یک معنای عرفانی باید بدانیم که امر به ذبح اسماعیل علیه السلام اصلاً ظلم نبوده است، بلکه تصرف در ملک خود او بوده است. این ذبح به امر خداوند بوده است و بر ابراهیم علیه السلام نیز واجب بوده است، اما این ذبح صورت نگرفت، خنجر گلوی جناب اسماعیل علیه السلام را نبرید، ولی همان‌جا خداوند متعال به او خطاب کرد: «قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»؛ من ذبح کردن اسماعیل علیه السلام را در پرونده‌ی تو منظور نمودم و تو امر من را اطاعت کردی. اما چرا خداوند می‌فرماید که ای ابراهیم علیه السلام کار نکرده‌ی تو را انجام شده حساب می‌کنم؟ به این دلیل که ابراهیم نیت جدی داشت و به امر خداوند فرزند خود را قربانی نمود، پس براساس نیتی که داشت با او عمل شد.

زیارت نیابتی از جانب تمام مخلوقات

زمانی من از یکی از شهرهای خراسان جنوبی به طرف زاهدان می‌رفتم، مشکل بود که با لباس روحانیت در قهوه‌خانه بنشینم. یک کسی را در نظر گرفتم، گفتم می‌روم در خانه‌اش را می‌زنم، شاید من را در تلویزیون دیده باشد و مرا بشناسد. در خانه او را زدم، او نیز بسیار تعجب کرد و من را به خانه برد برای صرف ناهار و بعد هم از نزد او رفتم. اما این مطلب را از او یاد گرفتم و فهمیدم که چه کار خیر زیبایی کرده است. او گفت من هر وقت از این شهر به حرم مشهد وارد می‌شوم، در محضر وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام مفاتیح را که باز می‌کنم می‌گویم خدایا من زیارت می‌کنم به نیت تمام انسان‌هایی که آفریدی و می‌خواهی بیافرینی و زیارت می‌کنم به نیت تمام فرشتگانی که خلق کردی و به نیت هر آن چه از جن آفریده‌ای. با حال و گریه هم زیارت می‌کنم و خدا می‌داند که این زیارتی که من به نیابت از دیگران کرده‌ام، در پرونده هر کسی که شایسته است وارد کند. ممکن است بسیاری از افراد شایسته نباشند که این زیارت من در پرونده او نوشته شود؛ مثلاً این زیارت در پرونده شمر نوشته نمی‌شود، اما من می‌گویم از طرف کل انسان‌ها و جن و فرشتگان، هر کس لیاقت دارد این زیارت در نامه عملش نوشته شود، اما به نظر من خدا



خیر و شر در زندگی انسان

کاری به خوب و بد ندارد، ملائکه همگی خوب هستند، برخی از انسان‌ها هم خوب هستند و اگر پروردگار بخواهد ثواب بدهد، به عدد می‌دهد، یعنی خداوند حساب می‌کند که چه قدر ملائکه، چه قدر جن و چه قدر انس دارد، به تعداد آن‌ها ثواب زیارت در نامه عمل می‌نویسد، یعنی یک نفر زیارت خوانده ولی ثواب زیارتش مساوی با کل جن و انس و ملائکه است، از کرم خداوند هم کاسته نمی‌شود؛ «يَا مَنْ لَا تَنْقُصُ خَزَائِنَهُ»؛ ای وجود مقدسی که از خزانة رحمت، پاداش، کرم و لطف کم نمی‌آید. وقتی یک چراغ را روشن می‌کنیم و شعله دارد، می‌توانیم دو هزار چراغ خاموش را به وسیله این چراغ روشن کنیم، اما آیا از شعله چراغ اول کاسته می‌شود؟ آن شعله بر سر جای خود حاضر است، شمع نیز همین گونه است و به وسیله یک شمع می‌توان شمع‌های بسیاری را روشن نمود.

تفاوت در جزا دادن به نیت خوب و بد

از این موارد در عالم فراوان است که بتوانیم افعال خداوند را باور کنیم و بالاتر از این پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»؛ ارزش نیت مومن از اجرایش بهتر است، بالاتر است، لذا هر نیت خیری را که شما در دل بگذرانید ولی نتوانید آن را عملی کنید در پرونده‌ی شما ثبت می‌شود، اما اگر انسان برای یک کار بد نیت کند که وارد در یک گناه شود، مطابق فرمایش پیغمبر ﷺ این نیت را از باب لطف و رحمت پای انسان نمی‌نویسند؛ این موضوع بیان‌گر محبت است که آدم نیت یک کار زشت و بد و ناپسند کند و آن را ننویسند.

اثر دنیوی عمل خیر

تمام کارهای خیر دو سر سود دارد، کار خیر برگشت دنیایی دارد؛ در روایتی به نقل از بزرگان آمده است که وجود مبارک حضرت مسیح ﷺ با حواریون یعنی اصحاب خاص‌شان از کوچه‌ای می‌رفتند و صدا از یک خانه‌ای می‌آمد که معلوم بود در آن‌جا مجلس عروسی است.

۱. جمال الأسبوع، ص ۳۰۸.

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَ نِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَ كُلُّ عَامِلٍ يَعْمَلُ عَلَى نِيَّتِهِ». الكافي ط-دارالحدیث، ج ۳، ص ۲۱۸.



مسیح به این خانه نگاه کرد و گفت این‌جا امروز عروسی است و فردا عزا است؛ اصحاب پرسیدند که فردا چه می‌شود؟ مسیح علیه السلام فرمود عروس امشب در نیمه شب می‌میرد؛ پرسیدند که چه می‌شود؟ در خانه‌های قدیمی مار زیاد بود؛ مسیح علیه السلام فرمود: این عروس دچار مار گزیدگی می‌شود و می‌میرد، اما ایشان ادامه مطلب را نفرمود. فردا یکی از یاران مسیح علیه السلام گذرش به آن کوچه افتاد و کنار همین دری که دیشب عروسی بود، رسید و دید که این خانه سیاهپوش نیست و صدای گریه و ناله از آن نمی‌آید. در خانه را زد و از اهل خانه پرسید آیا دیشب این‌جا عروسی بود؟ گفتند: بله؛ پرسیدد که آیا حال عروس خوب است؟ گفتند که خیلی خوب است؛ آن شخص نزد مسیح علیه السلام آمد و گفت تو پیغمبر اولوالعزم الهی هستی، مگر نفرمودی که این عروسی فردا تبدیل به عزا می‌شود؟ عیسی علیه السلام فرمود همین‌طور است و سخنم نیز راست بود؛ آن شخص گفت که من از آن‌جا عبور کردم و هیچ خبری در آن‌جا نبود و حال عروس خوب بود؛ گفت بله قلم پروردگار حق رقم زده بود که دیشب پایان عمر آن عروس باشد با مارگزیدگی، اما وقتی عروس و داماد در حجله نشستند و یک سفره غذای رنگین برای عروس و داماد انداختند، وقتی هنوز شروع به خوردن نکرده بودند، از داخل کوچه صدا شنیدند کسی می‌گفت که من فقیر هستم و پول ندارم که غذا بخرم، اگر بیدار هستید و صدای من را می‌شنوید به من غذا دهید؛ این عروس به داماد گفت من که این‌قدر نمی‌خورم، ظرف من را به این فقیر و گرسنه بده.

مرگ معلق و حتمی

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید که صدقه مرگ را به تاخیر می‌اندازد. هر پرونده‌ای دو مرگ در آن است؛ اسم مرگ اول مرگ معلق است و اسم مرگ دوم مرگ حتمی است. مرگ معلق بسیار جالب است، یعنی مرگی که گره خورده به این که اگر کار خیری انجام بگیرد، این مرگ از او برداشته می‌شود؛ این بیانات همگی از دین به دست آمده است. حقیقتا بسیار ارزشمند است که انسان با این دین زندگی کند، می‌فرماید که شما نیت کار خیر کنید، برای‌تان ثبت می‌شود و اگر آدم نیت کار بد کند ولی آن را انجام ندهد برایش ثبت نمی‌شود.

کاتبان اعمال خوب و بد

رحمت پروردگار بسیار ویژه است. نویسندگان اعمال ما دو گروهند؛ فرشتگانی که اعمال مثبت مثل عبادت و خیر را می‌نویسند و فرشتگانی که گناهان را ثبت می‌کنند. ما از قلم و پرونده‌ای که در دست این فرشتگان است خبر نداریم، فقط می‌دانیم که قرآن مجید فرموده است که ﴿كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾^۱؛ یعنی من نویسندگان بزرگواری دارم از فرشتگانم که همه چیز شما را می‌دانند و می‌فهمند و می‌نویسند؛ البته فرشته نویسنده گناه، مامور زبردست نویسنده کارهای خوب است، یعنی باید گوش به فرمان او باشد.

محو گناه در صورت توبه

جوان‌ها! اگر خداوند را این‌گونه بشناسید، عاشق خدا می‌شوید. وقتی که مومن گناه می‌کند، فرشته نویسنده پرونده خوبی‌ها به فرشته دیگر می‌گوید: دست به قلم نبر، نویس، هفت ساعت به این گناه کار مهلت بده، اگر در این هفت ساعت پشیمان شد و توبه و استغفار کرد، گناهش را نادیده بگیر؛ اگر هفت ساعت تمام شد و توبه نکرد در آن صورت گناهش را یادداشت کن. البته مواردی که ثبت می‌شود هم در صورت توبه از پرونده برداشته می‌شود.

اثر زیارت برای تمام موجودات

یکی از حسنات، توبه است؛ آیه می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾^۲؛ اگر به حرم ابی‌عبدالله علیه السلام یا حرم قمر بنی هاشم علیها السلام رفتی، خطاب به خداوند عرض کن که خدایا! نیت واقعی دارم که این زیارت را به نیابت تمام انسان‌هایی که آفریدی و می‌آفرینی و به نیابت از تمام فرشتگان و همه اجنه انجام دهم؛ در این شرایط با چنین عددی ثواب زیارتت را می‌نویسند؛ ممکن است که اجنه نفهمند ما به نیابت از آن‌ها زیارت کردیم و مردم هم نمی‌فهمند، ولی فرشتگان همه می‌فهمند و در این صورت وقتی به نیابت از فرشتگان نیت کنی و زیارت را انجام دهی، همه آن‌ها دعاگو شما می‌شوند و بالاخره آن‌ها نیز جواب شما را می‌دهند.

۱. انفطار: ۱۱ و ۱۲.

۲. هود: ۱۱۴.



بازگشت عمل خیر

در قرآن آمده است: ﴿وَإِذَا جِئْتُمْ بِحَيَّةٍ فَخَبُّوا بِأَحْسَنِ مَنَاسِكِهَا﴾؛^۱ این یک فرمان اخلاقی پروردگار است، این فرمان بسیار زیبا است و اگر به آن عمل بشود، همه از آن نفع می‌برند. خدا می‌فرماید اگر کسی در حق تو کار خیر کرد، مثلاً سلام کرد، تو بهتر از آن را به او برگردان. ملائکه نیز از زیارت ما آگاه می‌شوند و بهتر از آن را به ما برمی‌گردانند، یعنی دعاهای مفصلی در حق ما، در حق پدر و مادر ما و در حق همسر و فرزندان ما می‌کنند؛ در قرآن کریم نیز آمده است که یکی از دعاگویان به مردم مومن، فرشتگان عرش و اطراف عرش هستند؛ ما در زمین زندگی می‌کنیم در حالی که آن‌ها در عالی‌ترین درجات ملکوت از ما خبر دارند و برای ما دعا می‌کنند؛ سود این خیر نیز ابدی و دائمی است و در آیات متعدد به سود و خیر اخروی اشاره شده است.

اهل خیر

اما اهل خیر چه کسانی هستند؟ از قرآن و روایات چنین بر می‌آید که خداوند اهل خیر را دوست دارد. به احتمال قوی مرحوم کلینی این روایت را از موسی ابن جعفر رضی الله عنه نقل می‌کند، گرچه اسم حضرت رضی الله عنه را در روایت نیآورده است. این روایت می‌فرماید: اگر خدا بنده‌اش را دوست داشته باشد، برای بنده‌اش همه کاری در دنیا و آخرت می‌کند و سود بسیار مهمی که به اهل خیر می‌رسد، محبت پروردگار است. خداوند در قرآن چند مورد بیان کرده است که برخی را دوست دارد و برخی را دوست ندارد؛ وقتی خداوند از کسی متنفر باشد و او را دوست نداشته باشد، برای او کاری نمی‌کند؛ دوست داشتن‌های خداوند برای کسانی است که کار خیر دارند.

ثمره کظم غیظ

خداوند در آیه شریفه می‌فرماید: ﴿الكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲؛ کسانی که در اشتباهات دیگران جلوی شعله‌ور شدن عصبانیت خود را می‌گیرند و به آرامی

۱. نساء: ۸۶.

۲. آل عمران: ۱۳۴.

برخورد می‌کنند و ناسزا نمی‌گویند و می‌بخشند، نتیجه کارشان این می‌شود که من برای همیشه این افراد را دوست دارم، به این دلیل که خوش اخلاق هستند. در قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ خداوند بسیار با گذشت است. در آیات زیادی آمده است که خداوند از بسیاری از کارهایی که مردم انجام داده و او دوست نداشته، چشم پوشی می‌کند؛ کسی که عصبانی نشود و خشمگین نشود، از بنده خدا بگذرد، خداوند عاشق او می‌شود.

عدم آمرزش بعضی از شرارت‌ها

از سوی دیگر نیز خداوند از اهل شرّ نفرت دارد، پس خیر ارزش است و اهل خیر عباد با ارزش خدا و محبوب خدا هستند؛ شرّ نیز پستی است و اهل شرّ نیز پست و مورد نفرت پروردگار هستند. شرارت‌هایی وجود دارد که حتی از جانب خداوند هم قابل گذشت نیست. موسی علیه السلام و هارون علیه السلام دو برادر بودند؛ هارون زودتر از دنیا رفت و هنگامی که موسی علیه السلام کنار جنازه‌ی او آمد با یک حال بکا و اشک و گریه به پروردگار عالم عرض کرد: الهی! این برادر من را بیامرز، هارون علیه السلام نیز پیغمبر بود، اما زبردست موسی علیه السلام به حساب می‌آمد؛ خطاب رسید موسی! آمرزش هر کسی را در این دنیا از الان تا قیامت بخواهی قبول می‌کنم، جز آمرزیدن شمر که آن را نمی‌پذیرم؛ پرسید که خدایا شمر کیست؟ خداوند نیز شرح داد و روضه‌ای را برای موسی علیه السلام خواند.



جلسه سوم

سیره اخلاقی امام سجاد علیه السلام

شرایط حاکم بر فضای حکومت اموی

روی گردانی مردم از اهل بیت علیهم السلام

روزگار زندگی امام سجاد علیه السلام روزگار خاصی بود، ابتدا به بررسی دورنمایی از روزگار حضرت علیه السلام می پردازیم. از مکه تا مدینه در آن زمان که رفت و آمد بین این دو شهر مدتی طول می کشید؛ در دو طرف مسیر، ده و قریه و چادرنشین حضور داشت. فرهنگ بنی امیه با مردم کاری کرده بود که اکثر مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام به شدت گمراه شده بودند؛ بذر کینه و دشمنی در قلبها پاشیده شده بود و حضرت زین العابدین علیه السلام می فرمایند که از مکه تا مدینه و خود مکه و خود مدینه کمتر از بیست نفر ما را دوست داشتند.

انتخاب فرهنگ اموی

امروزه است که ما می گوئیم زین العابدین علیه السلام جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله و علمش علم پیغمبر صلی الله علیه و آله و ایمانش ایمان پیغمبر صلی الله علیه و آله است و نوه صدیقه کبری علیه السلام است و می دانیم که مردم باید حضرت علیه السلام و فرهنگش را اساس و پایه زندگی خود قرار دهند؛ اما بنی امیه چنان مردم را شستشوی مغزی داده بودند که حضرت علیه السلام می فرماید: تعداد دوست داران و علاقه مندان به ما کمتر از بیست نفر بوده است. جدا زندگی کردن از امامی که میزان الهی و معیار الهی است و مردم باید همه امور خود را با او نسبت گیری کنند، اما بنی امیه کار را



خیر و شر در زندگی انسان

به جایی رسانده بود که مردم عاشقانه فرهنگ بنی‌امیه را اجرا می‌کردند و از چشمه علم خدا، از منبع ایمان، طهارت، عصمت، پاکی و فضیلت فراری بودند.

ترس بر فرزند پیامبر ﷺ بودن

ماجرای دیگری درباره حضرت ﷺ که واقعا قلب یک آدم عاقل و فهمیده را می‌سوزاند، این است که شخصی که حضرت ﷺ را می‌شناخت یک روز در کوچه ایشان را دید و به حضرت ﷺ عرض کرد: «کَيْفَ أَصْبَحْتَ»؛ این جمله را عرب به هنگام احوال‌پرسی بیان می‌کند؛ امام چهارم ﷺ به او جواب داد: «أَصْبَحْنَا خَائِفِينَ بِرَسُولِ اللَّهِ»؛ وضع ما به گونه‌ای است که می‌ترسیم به مردم بگوییم که ما اولاد پیغمبر ﷺ هستیم.

عدم وجود زمینه جنگ با مخالفین

مسئولیت امام ﷺ هدایت مردم و بیدار کردن مردم است، قرآن مجید هم این مسئولیت را برای امام ﷺ و برای همه انبیاء ﷺ بیان کرده است. امام ﷺ می‌خواهد مردم روزگار خودش را هدایت کند، در آن زمان مطلقا زمینه‌دگرگیری با مردم وجود نداشت که امام ﷺ بگوید ملت به کفر گراییدند و بنی‌امیه مردم را وارد حوزه بی‌دینی کردند و این‌گونه مردم را با ما مخالف نمودند و حال بیابید یک میدان جنگ و جهادی را تشکیل بدهیم و با این کفار و مشرکین بجنگیم تا از طریق جنگ حق روشن بشود، ابدا زمینه چنین اتفاقی وجود نداشت.

عدم وجود زمینه تعلیم و تربیت مردم

از سوی دیگر ایشان نمی‌توانست کلاس درسی را دایر کند و اعلام نماید که این‌جا کلاس تعلیم دین و هدایت و حلال و حرام است. روزگار قدرت بنی‌امیه است، آن‌ها نمی‌گذاشتند که

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۵۹.

۲. همان.



چنین بساطی برپا شود. شخصی به صورت اتفاقی در حج شعری در مدح زین العابدین علیه السلام گفت، ماموران بنی امیه او را گرفتند و به زندان انداختند و جلوی تمام روزنه‌های اقتصادی او را هم بستند، زین العابدین علیه السلام برای او پولی فرستاد و به او پیغام داد که با این پول می‌توانی چهل سال زندگی معمولی داشته باشی و بعد از چهل سال هم می‌میری؛ لذا اگر این شخص را به خاطر امام علیه السلام به زندان انداختند، وفای امام، آقای امام و کرامت امام اقتضا می‌کند که به او کمک کند و او را فراموش نکند.

هیچ یک از ائمه علیهم السلام ما اسیر پول نبودند، به این دلیل که ائمه علیهم السلام ما دو ثروت سنگین داشتند که روح‌شان سیر بود؛ یک ثروت‌شان رضایت پروردگار بود که همراه خود داشتند و ثروت دیگرشان هم بهشت ابد پروردگار بود، لذا ابدا پول برای‌شان مهم نبود. پول به این صورت مهم بود که پولی را که از کشاورزی یا از مسیر دیگر به دست می‌آوردند در راه خیر هزینه کنند؛ امام علیه السلام به هیچ عنوان نمی‌تواند بخل داشته باشد، امامی که بهشت و رضایت الله را در اختیار دارد، برای پول بخل نمی‌ورزد.

سلاح امام سجاد علیه السلام در مقابل بنی امیه

تنها اسلحه‌ای که برای امام علیه السلام در آن روزگار مانده بود، اسلحه اخلاق بود که آن اخلاق الهی که در وجود مقدس‌شان است، در آن روزگار برای مردم آن روزگار هزینه کنند، به امید این که با دیدن روش اخلاقی امام علیه السلام دل بسته به دین بشوند و از چاه بنی‌امیه خارج گردند. این اسلحه توسط امام علیه السلام در مقابل بی‌اخلاقی بنی‌امیه به کار گرفته شد و بنی‌امیه متکبر، فرعون اخلاق، ابلیس صفت نتوانستند جلوی این سلاح را بگیرند. بالاخره مردم چشم و عقل دارند، وقتی که اخلاق زین العابدین علیه السلام را می‌بینند و با اخلاق حاکمان مدینه و با اخلاق کارمندان ادارات بنی‌امیه در مدینه مقایسه می‌کنند، دچار تغییر حال می‌شوند، البته این تغییر حال برای کسانی است که به دنبال خوبی‌ها هستند.



جاذبه اخلاق

اخلاق جاذبه دارد؛ در یک آیه شریفه خداوند به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: رفتار نیک، اخلاق نرم با مخالف و دشمنت کاری می‌کند و او را نسبت به تو به کیفیتی قرار می‌دهد، انگار یک دوست عاشق است، لذا اخلاق بسیار مهم است. من در یکی از کتاب‌ها این مساله را نوشتم و کسانی که این کتاب را یعنی کتاب زیبایی‌های اخلاق را خواندند، گفتند که این کتاب یک مطلب جدید و نو درباره اخلاق مطرح کرده است که پیش از این کتاب در کتاب‌های دیگر نبوده است، البته این مطلب الهام پروردگار است و گاهی یک نوری به ذهن آدم می‌زند و مطلبی را بیان می‌کند؛ ذهن ما منبع نور نیست، پروردگار عالم باید چیزی را در ذهن انسان و در قلب انسان بتاباند.

حقیقت اسلام

ایمان، اخلاق، عمل

این مطلب جدید این است که ترکیب اسلام، قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام اسلام واقعی است. خداوند در آیه صد و هفتاد و هفت سوره بقره، پانزده مساله را به دنبال یکدیگر در یک آیه نظام داده است که این پانزده مساله ترکیبی از ایمان، عمل و اخلاق است. اسلام کامل همین است، کسی که ایمان دارد و عمل ندارد، یعنی می‌گوید که من خدا را قبول دارم، اما نماز نمی‌خوانم و روزه نمی‌گیرم و عبادت مالی انجام نمی‌دهم، دین ندارد؛ چرا که اسلام که حقیقت دین است، عبارت است از ایمان و عمل و اخلاق، لذا کسی که ایمان دارد عمل ندارد، دین ندارد. کسی که ایمان دارد، عمل هم دارد اما اخلاق ندارد، چنین شخصی هم دین ندارد. این مسائل را از پیش خود نمی‌گوییم بلکه حاصل پنجاه سال کار تحقیقی در قرآن و روایات است و اتفاق نیفتاده است که در این مدت دینی از پیش خود ارائه دهیم، آن چه برای مردم می‌گوییم براساس آیات و روایات است.



بی اخلاقی، عامل انحراف طلحه و زبیر

اخلاق حلقه اتصال ایمان و عمل است، اگر اخلاق نباشد هم ایمان در خطر برباد رفتن است و هم عمل در خطر تلف شدن؛ این امر نیز مصادیق فراوانی دارد. کسی نگفته است که طلحه و زبیر منافق بودند، طلحه و زبیر در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله دو مومن بودند و بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز با اصحاب سقیفه بیعت نکردند و به آن‌ها گفتند امام بر حق علی ابن ابیطالب علیه السلام است و شما غاصب و ظالم هستید و حکومت سقیفه را تا زمان عثمان قبول نکردند.

بعد از بیست و شش هفت سال، این افراد به اعتقاد درست خودشان که حکومت باطل است، با حکومت‌های زمان خود همکاری نکردند. وقتی مردم به خانه امیرالمومنین علیه السلام ریختند و گفتند هیچ کس شایستگی حکومت بر جامعه اسلامی را جز شما ندارد، طلحه و زبیر گرفتار یک بد اخلاقی شدند و آن بد اخلاقی عشق به صندلی یا به تعبیر روایات حب جاه بود. این‌ها عشق به شاه شدن، عشق به رئیس جمهور شدن و عشق به حاکم شدن داشتند، لذا با یک‌دیگر گفتند که ما چه فرقی با علی علیه السلام داریم؟ چرا علی بن ابی طالب علیه السلام باید بر ما حاکم باشد؟ مگر ما همراه با پیغمبر صلی الله علیه و آله نبودیم؟ مگر ما برای این دین زحمت نکشیدیم؟ مگر ما با اصحاب سقیفه بیعت نکردیم؟ تصمیم بر این شد که به خاطر حب ریاست که یک زشتی اخلاقی است، امیرالمومنین علیه السلام را کنار بزنند و خودشان مسئول امور شوند. بر امیرالمومنین علیه السلام جایز نبود که بیعت مردم را بشکند؛ در واقع حجت بر ایشان تمام بود، چنانچه در نهج البلاغه نیز آمده است که ایشان باید عدالت خدا را بین مردم جاری کند. علی علیه السلام اهل عدالت بود، او حتی یک روز نیز به بیت‌المال نگاه نکرد، اصلاً بیت‌المال در برابر چشم ایشان بسیار بی ارزش بود.

زندگی امام علی علیه السلام در زمان حکومت

علی علیه السلام در پنج سالی که حاکم بر کشور بود، با فروش خرما یک تعداد نخل در مدینه که پول آن را به کوفه می‌فرستادند، زندگی می‌کرد. بهترین غذای زمان حکومت امیرالمومنین علیه السلام

خیر و شر در زندگی انسان

یا نان و سرکه بود و یا نان و دوغ؛ آن هم نان جو و نه نان گندم. اگر تصمیم می‌گرفت که غذای خوشمزه‌ای را تناول کند، تکه‌ای گوشت شتر را برای او آبگوشت می‌کردند، البته آبگوشت رقیق و نه آبگوشت چرب. همچنین ایشان هیچ‌گاه سفرهٔ مرکب نداشت، دو نوع غذا بر سر سفره نمی‌گذاشت.

کمک به امام علی علیه السلام با پاکدامنی

اما آیا ما که بر سفره‌های خانهٔ خودمان یا در مهمانی‌ها چند نوع غذا می‌خوریم، مرتکب گناه می‌شویم؟ امام علیه السلام فرمودند: شما طاقت زندگی من را ندارید، اما با انجام چند کار مرا یاری کنید و اجازه ندهید که من غریب بمانم؛ اول با پاکدامنی، شما شیعیان من هستید، به هیچ عنوان رابطهٔ نامشروع با نامحرم برقرار نکنید، پاک دامن باشید که من بی‌یار و غریب نمانم.

کمک به امام علی علیه السلام با اجتهاد

دوم اجتهاد است که با کوشش مثبت، با عبادت، با کار خیر و عبادت من را یاری نمایید. انسان‌های شل و ضعیف و سست در عبادت خدا و در خدمت به مردم نباشید و با پاک نگاه داشتن زبان و شکم و غریزهٔ جنسی و گوش من را یاری دهید. لذا با اموری که به صلاح، درست، قوی و ریشه‌دار است من را یاری دهید و لازم نیست که نان جو خشک بخورید و بعد از مدتی ادعای اقتدا به علی علیه السلام را نمایید.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید که شما نمی‌توانید زندگی دنیایی من را داشته باشید، «أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ أَكْتَفَى مِنْ دُنْيَاكُمْ بِطَمْرِيهِ»؛ این بیان بسیار عجیب است که من از دنیای شما به یک پیراهن کهنه و به دو قرص نان جو اکتفاء کرده‌ام، اما شما از عهده این کار بر نمی‌آیید و نمی‌توانید مثل من زندگی کنید، اما می‌توانید متخلق به اخلاق بشوید.

۱. نهج البلاغه (صبحی صالحی)، ص ۴۱۷.



ادامه بحث بی اخلاقی، عامل انحراف طلحه و زبیر

طلحه و زبیر در نهایت به این نتیجه رسیدند که ما و علی علیه السلام یکسان هستیم و چه کسی گفته است که علی علیه السلام باید حاکم بر مملکت باشد؟ از طرفی علی علیه السلام هم حجت دارد و نمی تواند بیعت مردم را بشکند، او باید بماند و عدالت را پیاده کند. طلحه و زبیر دیدند که دو نفری نمی توانند در مقابل امام علی علیه السلام مقاومت نمایند، لذا خانمی را تحریک کردند و چهل تا پنجاه هزار نفر را در بصره آماده کردند تا علی علیه السلام را بکشند و صندلی ریاست را تصاحب کنند، اما آیا کشتن علی علیه السلام به تصاحب صندلی قدرت می ارزد؟

عاقبت طلحه و زبیر

این زشتی اخلاق یعنی شهوت حکومت، ایمان این دو نفر و اعمال گذشته‌ی آنها را به باد داد. یکی از این دو نفر در بیابان بصره خواست که در یک چادر کمی بخوابد، صاحب چادر دید که عجب لباس و شمشیری دارد، سر او را در خواب برید و به این صورت او را به جهنم فرستاد. طلحه نیز در لشکر خودش با علی علیه السلام می جنگید؛ مروان بن الحکم گفت برای چه حکومت را این شخص صاحب شود؟ لذا کمین کرد و یک تیر به طلحه یعنی به رفیق خود زد. طلحه نیز زخم سنگینی برداشت و وسط میدان از دنیا رفت. هنگامی که حلقه اخلاق بی‌رد و به جای اخلاق درست، اخلاق ابلیسی قرار گیرد، هم ایمان را نابود می کند و هم عمل را از بین می برد.

هدف بعثت نبوی صلی الله علیه و آله

لذا ببینید که اخلاق تا چه اندازه مهم است که پیغمبر صلی الله علیه و آله اعلام کرده است: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»؛ یعنی من مبعوث به رسالت شدم برای این که ارزش‌های اخلاقی را در شما کامل کنم و شما تبدیل به انسان‌های مومن دارای عمل صالح متخلق به اخلاق

۱. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

الهی بشوید. ایشان می‌فرماید که هدف و فلسفه بعثت من کامل کردن اخلاق شما است؛ این مساله بسیار عجیب است! چرا که ایشان نمی‌فرماید: من برای کامل کردن نماز و روزه‌ی شما مبعوث شده‌ام، یا نمی‌فرماید که بعثت من برای کامل کردن حج شما است، نماز و حج در زمان گذشتگان نیز وجود داشته است، ایشان می‌فرماید که هدف بعثت من کامل کردن ارزش‌های اخلاقی شما است.

سیره امام سجاد علیه السلام در مقابل ناسزاگو

زین‌العابدین علیه السلام در آن روزگار که دورنمای بسیار تاریک آن گفته شد، برای انتقال اسلام واقعی به مردم راهی جز هزینه کردن اخلاق در بین مردم نداشت. مدینه و مکه نیز مملو از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده است، لذا در این شرایط باید دشمن را به وسیله اخلاق بیدار کرد و به سوی قرآن، اسلام، پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام برگرداند. ایشان در حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بودند که شخصی که با حضرت علیه السلام مخالف بود و بسیار رفتار تلخی داشت، نزد ایشان آمد. تلخی رفتار امر بسیار بدی است، کسانی که در دنیا با زن و بچه و با مردم تلخ هستند، عصبانی می‌شوند، اخلاق تند می‌دارند، این افراد دائماً مرتکب گناه می‌شوند. برای این افراد همین بس که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بد اخلاقی‌ها در دنیا و در مردم، جرقه‌ای از آتش جهنم است، یعنی آدم‌های بد اخلاق بوی بهشت نمی‌دهند.

اخلاق در بهشت

بهشت فقط و فقط جای اخلاق است؛ آن‌جا جای نماز و روزه و حج و جهاد و شهادت نیست، تمام واجبات در بهشت برداشته می‌شوند، اگر آیات قرآن را راجع به بهشتی‌ها ببینید، پی می‌برید که در آن‌جا فقط اخلاق مطرح است. تمام اهل بهشت لبخند دارند، تمام اهل بهشت مهرورز به یک‌دیگر و عاشق هم‌دیگر هستند، تمام اهل بهشت به دیدن یک‌دیگر می‌روند، تمام اهل بهشت اخلاق مسالمت‌آمیز دارند، برخی از اخلاق اهل بهشت در سوره واقعه، در سوره الرحمن و در سه جزء آخر قرآن کریم آمده است. بهشت نه جای عمل است و نه جای زحمت، فقط خانه اخلاق است.



اوصاف بهشت

تفرقه در بهشت وجود ندارد؛ خداوند در قرآن می‌فرماید که متدینین در روز قیامت تنها وارد بهشت نمی‌شوند، به این دلیل که اهل بهشت اهل علاقه و عشق هستند؛ پدرانشان، اولادشان و همسران‌شان را هم بهشت می‌برم و در کنار آن‌ها قرار می‌دهم، تا آن که بهشتیان در بهشت زندگی لذت‌بخش و آرام داشته باشند. برخورد اهل بهشت با هم‌دیگر تماما اخلاق است. پس در بهشت یک رکعت نماز، روزه، حج، خمس و زکات وجود ندارد، در آن‌جا تنها اخلاق کامل وجود دارد. اگر اخلاق کامل در بهشت نبود بهشت نیز شکلی از جهنم را داشت. اگر اخلاق در بهشت نبود در زیر درخت‌ها و کنار آب‌ها همه بهشتیان با یک‌دیگر دعوا می‌کردند و تلخ‌کامی نسبت به یک‌دیگر داشتند؛ لذا از عبادات الهی نیز به جز اخلاق به آخرت منتقل نمی‌شود.

نقش مرد در خانواده

بر طبق فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام باید رفتار ما به گونه‌ای باشد که اگر زنگ خانه را زدیم، خانم‌ها و بچه‌های مان با شنیدن زنگ ما در کمال شادی قرار بگیرند و بدانند که تکیه‌گاه‌شان به خانه آمده است. اعضای خانواده باید حس کنند که منبع مهربانی، منبع لطف، منبع محبت آمده است. یکی از دوستان شکایت می‌کرد که وضع خانه ما آشوب است و هر یک از اعضای خانه به خود مشغول هستند؛ به او گفتم که مقصر شما هستی، مرد خانه باید نقش بند تسبیحی باشد که پاره نمی‌شود، همسر و اولاد و نوه و عروس و داماد دانه‌های تسبیح هستند، این افراد باید به شما تعلق به شما داشته باشند و حول محور شما جمع بشوند.

حمایت از خانواده

زمانی که من جوان بودم، شخصی در شهری یک عطاری داشت. خداوند به این آدم هشت پسر و هشت دختر از یک زن داده بود. این شخص سید بود و می‌دانست که وقتی این فرزندان بزرگ شوند، باید زندگی آن‌ها را سامان دهد. لذا از درآمد عطاری که خممش را داده

بود در آن شهر یک زمین سه هزار متری خرید و یک خانه پانصد متری با سالی در وسط زمین ساخت و شانزده واحد دویست متری نیز دور این خانه ساخت. به هر یک از فرزندانش نیز یک خانه با اثاث تمام داد و همواره نیز به مشکلات فرزندانش رسیدگی می‌کرد. دین اگر حاکم باشد، با اخلاق مشکلی پیش نمی‌آید. تا زمانی که این شخص زنده بود یک نفر از این عروس و دامادها حاضر نشدند که از آن‌جا بروند. همین موضوع مایه نجات انسان است که انسان دل عباد خدا را به دست بیاورد و با بندگان خدا مهربان و نرم باشد.

آتش سوزی منزل و برخورد با اخلاق نیکو

من رفیقی داشتم که دائم با مرحوم شهید نواب صفوی همراه بود. در ماه مبارک رمضان شب‌ها پای منبر من می‌آمد؛ ایشان می‌گفت زن و شوهری بودند که رفتار بسیار خوبی با یک‌دیگر داشتند، یک بار خانه این‌ها آتش گرفت و آتش نیز از آشپزخانه آغاز شد، وقتی آتش‌نشانی آتش را خاموش کرد، این زن با همسرش تماس گرفت و گفت که پرده و گاز و میز و صندلی و فرش آتش گرفت، همسرش به او گفت که فدای سرت! شما به خانه پدرت برو و من هم امشب به آن‌جا می‌آیم. شب رفت به خانمش گفت: خدا خواست فرش‌های ما بسوزد تا فرش فروش فرش خود را بفروشد، فردا می‌روم وسایل را می‌خرم و بتا و استاد و نقاش هم می‌آورم که خانه را کاملاً تمیز کند و تحویل شما بدهم، ما باید راضی به قضای الهی باشیم، خدا خواست زندگی بسوزد تا مجدداً نو بشود، من و شما هم از دیدن این پرده‌ها و فرش‌ها خسته شده بودیم، با نو شدن آن‌ها لذت می‌بریم؛ اخلاق پسندیده چنین است.

آتش سوزی در منزل استاد انصاریان

من یک شب در ماه رمضان به خانه آدمم و دیدم که اتاق‌ها پر از دود است و غذای سحر سوخته و قابلمه هم آتش گرفته است، خانواده نیز در خواب بودند، تمام درها را باز کردم، در آن زمان گاز لوله کشی در کار نبود و از گازهای کپسولی استفاده می‌شد. همه اتاق‌ها سیاه شده بود، به آرامی خانواده را بیدار کردم، در آن دودهای غلیظ بالای سر بچه‌ها رفتیم که



بینم زنده هستند یا مردند که خدا را شکر هر دو نفس می کشیدند، الحمد لله یکی از آن دو یک واعظ خوب است؛ حاج خانم پرسید: سحر شده؟ گفتم بله؛ پرسیدم برای وعده سحری چی داریم؟ او گفت: غذای خوبی داریم که دارد می پزد؛ گفتم آن را اجنه خوردند و چیزی مانده و همه آن ها سوخته است؛ گفت: دیگر هیچ نداریم، نان هست و پنیر؛ گفتم امشب در این ماه رمضان به زندگی علی علیه السلام برگشتیم، بنشین که با یک دیگر به یاد علی علیه السلام نان و پنیر بخوریم، بدون هیچ تلخی یا دعوایی قضیه فیصله یافت.

ادامه بحث سیره امام سجاد علیه السلام در مقابل ناسزاگو

دشمن در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله هر ناسزایی که می توانست به زین العابدین علیه السلام گفت و رفت، امام علیه السلام نیز هیچ عکس العملی نشان نداد، ایشان رفقای چندانی هم نداشت، عمده مردم اموی مسلک بودند، چند نفری که با امام علیه السلام بودند، گفتند: آقا نمی خواهید تلافی کنید؟ فرمود: چرا؛ بلند شوید با هم دیگر برویم. از مسجد بیرون آمدند، اطرافیان حضرت دیدند که لب های امام علیه السلام حرکت می کند، گوش شان را نزدیک آوردند و دیدند حضرت علیه السلام تکرار می کند: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ از بداخلاقی او بگذر، خدا نیکوکاران را دوست دارد. تا به خانه ی آن شخص رسیدند، در زدند و کارگر آمد در را باز کرد و دید زین العابدین علیه السلام است؛ امام علیه السلام فرمودند: آیا صاحب خانه تشریف دارند، گفت: بله؛ فرمود به او بگویند تا جلوی در بیاید، آن شخص وقتی فهمید که زین العابدین علیه السلام با چند نفر آمده است، ترسید، به محض این که نزد حضرت آمد، فرمود امروز به مسجد آمدی، مواردی که به من گفتی اگر در من است، خداوند من را ببخشد و اگر در تو است و تو گناه کردی و این نسبت ها را به من دادی من از خدا می خواهم که تو را ببخشد؛ گفت: یا بن رسول الله! من بد هستم و اشتباه کردم، در نهایت نیز دشمن تبدیل به دوست شد. ایشان چهل سال به همین شکل با اخلاق خوب، مخالف و بی دین را وارد حوزه دین کرد.

روضه اهل بیت امام حسین علیه السلام

شام با کوفه متفاوت بود؛ مردم کوفه حکومت امیرالمومنین علیه السلام و اخلاق ایشان را دیده بودند. مردم کوفه به طرف اهل بیت علیه السلام چوب و سنگ پرت نکردند و دشنام ندادند، حتی نان و خرما آورده بودند که ام کلثوم علیه السلام فرمود: «إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَيْنَا حَرَامٌ»؛ نان و خرما به ما ندهید که صدقه بر ما حرام است؛ اما وقتی وارد شام شدند، از همه طرف سنگباران و دشنام شروع شد.



جلسه چهارم

جایگاه مستحبات و نماز جماعت

در اسلام

اطاعت از دستورات الهی

تفاوت واجب و مستحب

دو مطلب بسیار مهم در قرآن مجید درباره هر امر خیری آمده است؛ یکی امر پروردگار به انجام کار خیر که اوامر پروردگار نیز دو بخش است؛ بخشی از اوامر حضرت حق امر به مستحب است که واجب نشده است و اگر کسی آن‌ها را انجام بدهد مشخص می‌شود که از روی دل به عبادت خدا روی آورده است و انجام مستحب نیز پاداش ویژه‌ای دارد.

شخصی که نیم ساعت به اذان صبح بیدار می‌شود و یازده رکعت نماز می‌خواند، دو تا پنج رکعت مثل نماز صبح و یک رکعت، قرآن مجید برای این عمل مستحب پاداش ویژه‌ای را اعلام کرده است، به این صورت که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾؛ احدی در این عالم نمی‌داند آن چه را که باعث دل خوشی خواننده این نماز است و من برایش مقرر کردم، چیست! این یک مستحب با عظمتی است که خداوند می‌فرماید کسی نمی‌داند یعنی به کسی خبر ندادم که پاداش آن چیست! آیا اگر کسی در کل دوره عمرش یک بار هم این یازده رکعت را نخواند، در قیامت جریمه می‌شود یا مورد سرزنش قرار می‌گیرد؟ نه او را سرزنش می‌کنند و نه او را مورد بازجویی قرار می‌دهند که چرا این مستحب را انجام ندادی! آن مقداری که از بهشت مستحب است طبق وعده‌هایی که خدا در قرآن داده و از



خیر و شر در زندگی انسان

وعدۀ خدا هم تخلف نمی‌شود، به این فرد عنایت می‌کنند. اما دستور به مستحب اگر آدم انجام بدهد، خوب است و اگر انجام ندهد، چنین بنده‌ای بنده بدی نیست، او تکلیف خود را انجام نداده است.

ولی بعضی از دستورات پروردگار به کار خیر دستور واجب است که اگر انسان آن خیر را انجام ندهد، او را سرزنش می‌کنند، در قیامت می‌گویند چرا این کار خیر واجب را انجام ندادی؟ و او را جریمه می‌کنند. یکی از خیرهایی که در آیات قرآن و روایات است و امر خدا بر آن قرار گرفته است، خیر نماز واجب است.

فلسفۀ احکام الهی

فلسفۀ تشریح اذان

اذان را جبرائیل علیه السلام برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد و اذان طرح پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست. در مدینه مسیحیان زندگی می‌کردند و سالیان طولانی در مدینه کلیسا داشتند؛ این جماعت برای روزهای یک‌شنبه که مسیحی‌های مدینه را جمع می‌کردند، ناقوس می‌زدند و همه آن‌ها جمع می‌شدند، مسلمان‌ها نیز می‌خواستند که مثلاً برای جمع شدن در حین نماز صبح، ظهر، مغرب و عشاء شیپوری یا طبلی زده شود که جبرائیل علیه السلام اذان را آورد. در اذان یک جمله دائماً شنیده می‌شود: «حی علی خیر العمل»؛ این یک عمل خیری است که می‌تواند نماز، زکات یا خمس باشد.

فلسفۀ ذبح حلال

در قرآن که پروردگار عالم امر به خیر کرده است، یک بخش از خیرهایی که خداوند به آن‌ها امر کرده است، واجب است؛ این امر به سود ما است، بسیاری از مردم از فلسفۀ احکام الهی خبر ندارند، البته الان در روزگار ما فلسفۀ بسیاری از مسائل روشن شده است، من نمی‌خواهم به حرف غربی‌ها روی منبر تکیه کنم و یک مسالهای را از اسلام با کمک حرف غربی‌ها به شما بقبولانم، ولی شما ملاحظه می‌کنید که قرآن مجید می‌فرماید اگر گاو و



گوسفند و شتر و بز از بالای بلندی بیفتد و بمیرد خوردن گوشت آن حرام است، اگر این چهارپایان حلال گوشت را خفه کنند، خوردن گوشتشان حرام می‌شود یا اگر بر سر آنها بزنند و آنها بمیرند، خوردن گوشتشان حرام می‌شود. اگر سگی این حیوانات را گاز بگیرد و بمیرند خوردن گوشتشان حرام است. اگر همین حیوانات را یک نفر مسلمان با کارد تیز رگ‌هایشان را ببرد، خوردن گوشت آنها حلال است. از نظر فیزیکی همه این حیوانات مرده هستند، اما کسانی که در امور بهداشت تخصص دارند، می‌گویند که بهترین گوشت که هیچ ضرری ندارد و بلکه منفعت دارد گوشت‌های ذبح مسلمانان است. خود مسیحیان در کشورهای روس و آزاد شده شوروی که کمونیست‌ها و لائیک‌ها هستند، چند سالی است که به گوشت حلال روی آورده‌اند. در واقع وقتی چهار رگ گوسفند را می‌برند دست و پای که گوسفند می‌زند و نفس‌های شدیدی که می‌کشد، تمام خون او را بیرون می‌آورد؛ این خون در بدن او نمی‌ماند که بگردد و عفونت کند. بعد هم اسلام می‌گوید که اگر گوشت یک مقدار آلوده به خون بود آن را بشورید، آیه شریفه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا﴾؛ یعنی از حلالی بخورید که نه حلال تنها، بلکه حلالی که پاکیزه باشد.

منفعت نماز در دنیا

پروردگار عالم به هر کار خیری که امر کرده است آن کار خیر به نفع ماست، نماز نیز به نفع انسان است؛ من اگر نمازخوان واقعی باشم، این نماز من اجازه ورود حرامی را در زندگی من نمی‌دهد؛ مثلاً وقتی که من می‌خواهم فرش بخرم و در اتاق‌هایم پهن کنم، یا گاهی در این اتاق و در آن اتاق می‌خواهم نماز بخوانم، اگر فرش من از مال حرام، مال دزدی، مال غصبی، مال رشوه، مال اختلاس تامین شده باشد نماز خواندن یا نماز نخواندن من مساوی است، به این دلیل که نماز باطل است. در قیامت نیز چنین شخصی را جزو بی‌نمازها به حساب می‌آورند. نمازخوان واقعی باید ببیند که وجودش برای مردم یک مملکت، برای

تاجرها، برای کاسبها ضرر ندارد. این شخص هیچ‌گاه از دیوار مردم بالا نمی‌رود، هیچ وقت رشوه در اداره نمی‌گیرد، در دادگستری رشوه نمی‌گیرد، در قرآن کریم نام این رشوه سحت است، یعنی رشوه گرفته شده لقمه‌ای است که از گوشت سگ نجس تر است؛ چگونه ممکن است که انسان با این لقمه نماز بخواند، لباس بپوشد برای نماز، فرش بخرد، خانه بخرد، مغازه بخرد؛ لذا یک نمازگزار اصلاً ضرر برای اهل شهر ندارد، یعنی آدمی است که همه مردم از دست او در امان هستند، اهل نماز بسیار روی این مساله دقت دارند.

احتیاط در حق الناس

الآن آدم‌های با دقت مثل قدیمی‌ها نیستند، من اصلاً حاضر در این جریان بودم؛ کسی آمد خدمت یکی از مراجع بزرگ گذشته. در آن زمان هیچ یک از مراجع فعلی مرجعیت نداشتند. شخصی آمد پیش آن مرجع بسیار بزرگ که مرحوم امام علیه السلام یک مقدار که جوان تر بودند به ایشان التماس دعا می‌گفتند، آن شخص به آن مرجع گفت آقا من می‌خواهم به مشهد و کربلا و مکه بروم، آل سعود این حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله و حرم خدا را ساخته است، آل سعود که یک مشت دزد عرق‌خور و شراب‌خور هستند، البته از پول خودشان حرم‌های مکه و مدینه را ساختند، بلکه از پول نفت آن را ساختند؛ یا مشهد یک بخش عمده‌ای را صفویه و قاجاریه ساختند و شاهان بعد از قاجاریه؛ یا کربلا که می‌خواهیم نماز واجب‌مان را در این حرم‌هایی که شاهان ستمگر ساختند، بخوانیم؛ مثلاً حرم نجف را نادرشاه ساخته است که یک آدم قاتلی است که چندین هزار نفر را بی‌گناه در هند و در ایران کشت؛ یا ناصر الدین شاه که چهل و نه سال از این مملکت دزدی کرد که او از آن شراب‌خورهای حرفه‌ای هم بود که من عکس او را نیز دارم و در عکس‌های قدیمی مجلس هست. در این صورت آیا نماز خدا در این حرم‌ها صحیح است؟ ایشان که خیلی آدم بااحتیاطی بود با دلائلی که از قرآن و روایات داشت که حالا یک دلیلش این است که در نبود پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام مالک معادن طبق آیه قرآن امام عصر است، بیان نمود که اشکالی ندارد. لذا امام مالک است و وقتی که ایشان تشریف ندارند نواب ایشان باید در مورد مسأله معادن و هزینه کردن آن طرح عادلانه بدهند که تمام مردم کشور از معادن بهره‌مند باشند.



لذا مالک اصلی ایشان است، پول‌های ایشان را نادرشاه یا ناصر قاجار یا مظفر قاجار برداشتند و این حرم‌ها را ساختند، پول برای کسی دیگر بوده ولی او رضایت دارد که شما در ملکش نمازهای واجب‌تان را بخوانید. لذا این مساله می‌رساند که قدیمی‌ها تا چه اندازه دقیق بودند. این شخص نرفته راجع به فرش و خانه و لباس خودش بپرسد، یعنی در مورد آن‌ها دقت لازم را نموده است، او از حرم اهل بیت^ع می‌پرسد که مبدا در آن‌ها نمازهای مان باطل باشد. در واقع انسان باید احتیاط کند که مبدا در روز قیامت به انسان بگویند نمازی که از بهترین خیرها بوده، ولی هفتاد سال نمازهای تو باطل بوده است.

نماز جماعت

امور انسان به دست خداوند متعال

این یک بخش آیات قرآن است که خداوند مهربان امر به خیر دارد، یک بخش زیبایی هم در مساله خیر در قرآن مطرح است که بسیار عالی است. من آرزو دارم و آرزو داشتم که این بخش از قرآن را هشتاد میلیون جمعیت ایران می‌دانستند و به آن آگاه بودند و آن این است که پروردگار می‌فرماید: **بندگان مومن! آیاتی که خداوند می‌خواهد کار خیر را مطرح کند، شروع آیات با ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾** است، یعنی روی حرف او با رفقاییش است، خداوند با کفار حرف نمی‌زند، روی حرف او با جماعت مرد و زن باادب، باوقار، با ایمان و بزرگواری است؛ لذا ای بندگان من! یعنی بندگان من که من را قبول دارید و من را دوست دارید و من خالق‌تان هستم، رازق‌تان هستم، کلید دنیا و آخرت‌تان دست من است، بهشت و جهنم دست من است، حیات و مرگ‌تان دست من است، روزی‌تان، بزرگ شدن‌تان دست من است، این که زن و بچه خوبی نصیب‌تان بشود، دست من است، مال حلالی نصیب‌تان شود دست من است، به این دلیل که همه کاره‌ی شما هستم و همه کاره بسیار خوبی هم هستم.



تفسیر آیه ۷۷ سوره حج

من به شما لطف و محبت دارم و با شما می‌گویم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا﴾؛ این آیه شریفه که امر است، به این معنا نیست که تا فرمان من را شنیدید، بلند شوید و رکوع کنید، این جا رکوع به تنهایی مطرح نیست. بزرگان اهل فهم قرآن می‌گویند که امر به رکوع و سجده چون امر دسته جمعی است، یعنی می‌فرماید: رکوع کنید و سجود کنید و نفرموده است که یک نفره بلند شو و یک نفره رکوع کن، می‌فرماید که شما بندگان خوبم که دوست‌تان دارم و به این خاطر هم با شما حرف می‌زنم ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا﴾؛ یعنی نماز جماعت بخوانید.

نماز جماعت و حضرت مریم علیها السلام

اما از کجا مشخص می‌شود که خدا در این آیه می‌گوید که نماز جماعت بخوانید؟ از اینکه شش صد سال قبل از آمدن قرآن، یعنی شش قرن قبل از نزول قرآن، پروردگار به مریم این دختر جوان پاک‌دامن، باکرامت و بزرگواری می‌فرماید: ﴿يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾؛^۳ یعنی خانم‌ها هم بروند مسجد، دخترهای جوان هم بروند مسجد و رکوع مع الراكعين داشته باشند، یعنی برو در نماز جماعت زمان خودت شرکت کن و مسجد را خلوت و تنها نگذارید.

معنای غفلت

ترک مسجد

در یک روایت بسیار ارزشمند شخصی به وجود مبارک حضرت صادق علیه السلام گفت: «مَا الْغَفْلَةُ»؛^۴ یا بن رسول الله! معنای غفلت چیست؟ امام صادق علیه السلام چه قدر زیبا برای او معنا کردند. امام

۱. حج: ۷۷.

۲. حج: ۷۷.

۳. آل عمران: ۴۳.

۴. کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۶۹.



صادق علیه السلام فرمودند: دو چیز غفلت است: «تَرْكُكَ الْمَسْجِدِ»؛ یعنی وقتی که کلا مسجد را کنار بگذاری تو اهل غفلت هستی، به این دلیل که وقتی آدم به مسجد می‌رود، بالاخره پیش نماز، یک آدم متدین، یک واعظ، حلال و حرام خدا و مسائل اخلاقی را می‌گوید و راه بهشت و راه جهنم را نشان می‌دهد، مخاطب هم به او گوش می‌دهد، چنین مخاطبی جزو بیداران است که می‌فهمد فلان چیز حلال است یا حرام است، در نتیجه حرام را مرتکب نمی‌شود؛ این شخص بیدار است که راه بهشت و دوزخ را می‌شناسد؛ غفلت یعنی ترک کردن مسجد.

اطاعت از مفسد

حضرت علیه السلام در معنای دوم غفلت می‌فرماید: «و طَاعَتِكَ الْمُفْسِدِ»؛ غفلت یعنی به حرف هر فاسد عوضی بی‌دینی که هر چه از تو بخواهد عمل کنی؛ این غفلت است. غفلت معنایش این نیست که گوشه‌خانه نشستی و مادرت را فراموش کرده‌ای و به یک‌باره او را به یاد می‌آوری. غفلت این است که آدم اصلا مسجد را ترک کند یا این که از اهل گناه پیروی کند؛ این امر خداوند است، اگر چه امر مستحب است که انسان در نماز جماعت شرکت کند. یک بهره‌حضور در مسجد این است که آدم به مرور عالم به دین می‌شود. بهره‌دیگر هم این است که تمام بزرگان هم این روایت را قبول دارند، حتی آیت الله العظمی بروجردی وقتی که از بروجرد به قم آمد و رساله نوشت و در یک بخش رساله مسأله نماز جماعت را مطرح کرد که اگر پیرمردها رساله ایشان را در خانه دارند همین امشب بروند و ببینند که مراجع بعدی هم رساله‌هایشان همان طرح رساله آیت الله العظمی بروجردی است.

ثواب خواندن نماز جماعت

این‌هایی که به مسجد می‌روند و در نماز جماعت شرکت می‌کنند، تعداد شرکت‌کنندگان در نماز جماعت با پیش‌نماز از ده نفر که بگذرد، یعنی فقط بشود یازده نفر و به دوازده هم

۱. کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۶۹.

۲. همان.

نرسد، اگر دریاها مرکب بشود و جن و انس بخواهند ثواب این نماز جماعت را بنویسند، مرکب‌ها که دریاها هستند تمام می‌شود، عمر جن و انس هم تمام می‌شود و ثواب این نماز جماعت نوشته نمی‌شود. این کلام پروردگار است، خداوند می‌فرماید که ای دوستان من! رکوع و سجده کنید، یعنی در نماز جماعت شرکت کنید، منفعت مسجد نیز تنها نماز جماعت نیست، اما مردم اهل مساجد تا چه اندازه کار خیر کردند.

منافع مسجد

من شاید خودم نزدیک سی مسجد، درمان‌گاه، غسل‌خانه، دارالایتام، کتاب‌خانه و حسینیه ساختم که آمارش را دارم و تمام این اماکن نیز از دل همین مسجدها بیرون کشیده شده است. مسجد این سود را برای امت و مسلمان‌ها دارد، مسجد دین خدا را تا به امروز نگه داشته است. انسان تعجب نمی‌کند که اگر پیغمبر ﷺ می‌فرماید از چهار طرف مسجد، از طرف شمال، جنوب، غرب، شرق، از هر طرف چهل خانه وظیفه دارند که به این مسجد برسند و در نماز آن شرکت کنند. اگر چنین نکنند فردای قیامت یکی از شاکیان نزد خداوند مسجد است که به خدا می‌گوید این‌ها همسایه من بودند و من را غریب گذاشتند و به مسجد نیامدند و من را آباد نکردند، یعنی آباد از هدایت.

شیعه و گسترش تشیع

حتی حوزه‌های علمیه ما مدیون مساجد هستند، به این دلیل که همین مسجدی‌ها رفتند و مدرسه فیضیه و دارالشفاء و مدرسه امام باقر علیه السلام را ساختند. ارمنی‌ها و یهودی‌ها و توده‌ای‌ها و لائیک‌ها که نیامدند به قم تا این مدارس را بسازند. همین اهل مسجد در این هزار ساله حوزه‌ها را برپا کردند در نجف، مشهد، اصفهان، تبریز، شیراز که قوی‌ترین آن‌ها دو حوزه نجف و قم است. این حوزه‌ها در این هزار سال، نویسندگان و مفسران قرآن تربیت کرده است. منبری‌های بزرگی را این حوزه‌ها تربیت کرده است. منبری‌ها فن منبر و بیان قرآن و حدیث را از همین حوزه‌ها آموخته‌اند و همین‌ها در داخل مملکت موثر بوده است و چه قدر در این سی چهل ساله مخصوصاً الان که در اوج است، در خارج موثر بودند. قم و نجف تا به الان



در اروپا و آمریکا مسیحی و یهودی و لائیک را شیعه کرده است، همه این موارد کار همین مسجدی‌ها است. مسجد بهترین خانه خیر است، این خانه، خانه با عظمتی است. برای دین افق طلوع خیرات به دست مسجدی‌ها است؛ قدر خودتان را بدانید، توفیق عظیمی خداوند به شما داده است. مسجد یعنی بیت الله و رفت و آمدکنندگان در مسجد عبدالله هستند. عباد الله راهشان به سوی جنت الله است و از جنت الله به سوی رضایت الله است؛ این خط سیر مسجد است.

انجام کار خیر

در آیه شریفه امر می‌کند: ﴿وَأَفْعَلُوا الْخَيْرِ﴾؛ انجام کار خیر بر شما واجب است، گاهی هم مستحب، واجب می‌شود. گاهی نیز یک امر واجب، تبدیل به واجب عینی می‌شود، یعنی از حالت کفایی بودن خارج می‌شود، لذا کار خیر انجام دهید. آدم اگر وضع خوبی دارد، برود ده طلبه را انتخاب کند که نمره‌های بالا دارند، به آنها بگوید نگران نباش و دغدغه نداشته باش؛ من تمام دیون شما را ادا می‌کنم و خانه برای‌تان می‌خرم، اما فقط درس بخوانید و بیست سال دیگر تبدیل به آیت الله بروجردی و شیخ انصاری و علامه حلی بشوید. در این مملکت پول راکد فراوان است. پول هرز هم بسیار است که میلیون میلیون خرج گناه و سفرهای خارجی غیر ضروری می‌شود و فردا این پول‌ها باعث حسرت ابد صاحبان‌شان است و صاحبان این پول‌ها از این پشیمانی در نمی‌آیند.

وزن پرونده اعمال در گرو عمل نیک

سفره انجام کار خیر از جانب پروردگار مهربان عالم پهن است و حیف که انسان بمیرد و پرونده‌اش به قول آیات اول سوره اعراف وزن نداشته باشد و پوک باشد؛ آیه شریفه می‌فرماید: ﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴾؛^۱ آنان که پرونده‌شان ثقل دارد، یعنی پر از ارزش‌ها است،

۱. حج: ۷۷.

۲. اعراف: ۸.

خیر و شر در زندگی انسان

﴿فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱؛ این افراد در قیامت برای رفتن به بهشت به مانع بر نمی‌خورند. ﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾^۲؛ آن‌هایی که پرونده‌شان پوک است و ارزشی در آن نیست، ﴿فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظَاهُونَ﴾^۳؛ این‌ها تمام سرمایه‌های وجودی‌شان در قیامت بر باد است، به خاطر این که به آیات من ظلم کردند، یعنی به حرف من گوش ندادند. اما بخش دیگری در قرآن هست که من آرزو دارم که کل مردم مملکت از این حقیقت قرآنی آگاه بشوند و رساندن این حقیقت نیز کار من نیست، کار رادیو و تلویزیون است که روی این مساله کار بکنند و مردم را به آن تشویق نمایند.

روضهٔ نوجوان سپاه امام حسین علیه السلام

آیهٔ شریفه می‌فرماید: ﴿فَاسْتَبِقُوا الْحَيَاتِ﴾^۴؛ در انجام تمام کارهای خیر با هم مسابقه بدهید و بر یک‌دیگر پیش‌قدم شوید. کربلا یک کتاب کامل صددرصد است، یک کتاب جامع الهی است. امام علیه السلام کنار خیمه نشستند و پنجاه نفر کشته شده بودند، تعداد کمی باقی مانده بودند که دیگر جنگ داشت به بعد از ظهر می‌کشید، چون حضرت علیه السلام نماز ظهر را با هجده نفر خواندند، بعد از نماز نیز تعدادی از این افراد در جنگ تن به تن شهید شدند. امام علیه السلام آمده است و روی خاک نشسته است. امام علیه السلام یعنی اوج فروتنی، روی خاک نشستن برای او مهم نیست، او دید که یک بچهٔ ده ساله از یک خیمه در حالی که شمشیر به کمرش متناسب نبود بیرون آمد، دستهٔ شمشیر را به کمر بند کمر می‌بستند اما این شمشیر به کمر این بچه نمی‌خورد. دستهٔ شمشیر را به گردنش بستند که اگر به جنگ بخواهد برود از بغل گردنش شمشیر را بکشد. دارد او برای رفتن به میدان نبرد مسابقه می‌دهد. بالاترین کار خیر

۱. أعراف: ۸.

۲. أعراف: ۹.

۳. أعراف: ۹.

۴. بقره: ۱۴۸.

جهاد یعنی دفاع از پسر امیرالمومنین علیه السلام و دفاع از صدیقه کبری علیها السلام است، در واقع دفاع از قرآن است. این بچه وقتی دوید امام حسین علیه السلام به قمر بنی هاشم علیهم السلام فرمود: برادر برو و این بچه را برگردان؛ قمر بنی هاشم علیه السلام آمد و آن بچه را در آغوش گرفت و با همان شمشیر او را جلوی ابی عبدالله علیه السلام آورد؛ امام علیه السلام فرمود: عزیز دلم کجا می‌روی؟ این بچه فهمیده بود که خیر چیست و باید در این خیر با کل مردم عالم مسابقه بدهد و در این مسابقه پیروز شود. این بچه گفت: آقا من یک جان دارم که این جان را فدایت کنم. امام علیه السلام از او پرسید که پسر که هستی؟ این بچه اسم پدرش را گفت و اشک امام علیه السلام جاری شد؛ پدر این بچه صبح شهید شده بود. امام علیه السلام فرمودند که عزیز دلم داغ پدرت برای مادرت و خانواده‌ات بس است، به خیمه برگرد؛ این بچه گفت من نمی‌توانم برگردم، برای این که این شمشیر را مادرم به گردنم بسته و به من گفته عزیز دلم حسین علیه السلام غریب است، حسین الان دارد بی‌یار می‌شود و دیگر کسی نیست به او کمک بدهد. لذا گفت آقا من نمی‌توانم به خیمه برگردم. کربلا خاص است، خدا به کسی که به بلوغ نرسیده جهاد را واجب نکرده است. کربلا پرونده خاصی پیش خدا دارد. امام علیه السلام فرمود می‌خواهی بروی برو، اما چه مسأله شگفتی است و این‌ها چه عشقی به حسین دارند! این بچه ده ساله برای چه آمده است؟ او نگفت پدرم کیست بلکه خودش را معرفی کرد؛ به دشمن گفت: امیری حسین، آقای من ابی عبدالله علیه السلام است، و نعم الامیر! و من چه امیر خوبی دارم. جنگ کرد و بالاخره سه چهار تا را کشت و در نهایت نیز بر سرش ریختند و مادرش نیز آمده بود بیرون خیمه و تماشا می‌کرد و لذت می‌برد. وقتی سر بچه را پرت کردند طرف خیمه مادر او آمد سر بریده را برداشت و بوسید و آن را به طرف لشکر پرتاب کرد و گفت من چیزی را که برای خدا دادم، پس نمی‌گیرم.



جلسه پنجم

حرمت ربا و توبه از آن

اثر اعمال

یک بخش از خیر و شر محدود به زندگی دنیاست و آثار آن برای انسان در همین مدتی که در دنیا است، ظهور می‌کند و قطع می‌شود، یعنی انتقال به عالم بعد پیدا نمی‌کند. اما یک بخش از خیر و شر تابع زمان نیست، یعنی برخی آثاری که از دل آن خیر و شر بیرون می‌آید هم در دنیا متوجه انسان است و هم در عالم بعد و در جهان آخرت.

تاثیر عمل شرّ بر خیر

تداوم آثار خیر و شرّ از این دنیا به جهان دیگر بنا بر ارادهٔ پروردگار عالم است. او بسیاری از امور را منقطع و بسیاری از امور را دائمی قرار داده است. مطلب بسیار مهمی که در قرآن و در روایات مطرح است، این است که اگر انسان خیری را انجام بدهد و آثاری از این خیر طلوع بکند، ممکن است این خیر و آثارش با آلوده شدن به بعضی از گناهان از بین برود و برای انسان باقی نماند.

تاثیر توبه بر شرّ

شرّ نیز این چنین است و ممکن است انسان ده تا کار زشت انجام بدهد و آثار آنها نیز گریبان انسان را بگیرد، به این دلیل که سازمان جهان خلقت در این پایه ساخته شده است که خیر یا شرّ به آدم برگردد و این سازمان خلقت اشتباه نمی‌کند. در واقع این امکان به



خیر و شر در زندگی انسان

انسان داده شده است که اگر شری را مرتکب شود بعد از مدتی آثار زیان‌باری به انسان برگردانده شود؛ اما انسان می‌تواند این شر را قطع کند و آثار آن را نیز از بین ببرد و آن را بزدايد؛ این امر تنها با توبه واقعی میسر است.

توبه‌های متفاوت

رسول خدا ﷺ شخصی به نام معاذ ابن جبل که او را دنبال یک مأموریت دینی می‌فرستادند تا بیرون شهر مدینه بدرقه کردند. محلی که او باید می‌رفت فاصله زیادی با مدینه داشت و یک سفر طولانی در پیش داشت. به خاطر آن کار مهمی که به عهده‌اش گذاشته بودند، بیرون از شهر مدینه، پیغمبر اکرم ﷺ برای شخص معاذ سخنرانی کردند که این سخنرانی ایشان برابر با نوشته و چاپ در حدود سه صفحه است. مطلبی که در این سخنرانی فرمودند این بود: «وَأُحْدِثُ لِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةً»؛ معاذ! بدان که هر گناهی توبه مخصوص به خودش را دارد؛ نپنداری که اگر گناهان مختلفی را مرتکب شدی با گفتن استغفرالله و یک پشیمانی و گریه کردن، توبه تحقق پیدا می‌کند؛ لذا باید بفهمیم که قرآن یا اهل بیت علیهم السلام برای هر گناهی چه توبه‌ای مقرر کردند و اگر کسی بخواهد توبه واقعی کند از آن روش وارد شود.

حرمت ربا

ربا گناه بسیار سنگینی است، البته تعبیر نزول در عرف تعبیر اشتباهی است و اگر کسی به دیگری پولی بدهد و کمتر از آن مقدار را مطالبه کند، نزول گرفته است که ثواب دارد و کار بسیار پسندیده‌ای است، اما اگر کسی پولی به دیگری بدهد و بیشتر از آن را مطالبه کند، این کار ربا است، یعنی زیاده خواهی. در کتاب وسائل الشیعه در جلدی که تحت عنوان باب التجارة است، یک روایت آمده است که روشن می‌سازد گناه ربا یعنی اضافه گرفتن از مردم چه قدر سنگین است!

۱. تحف العقول، ص ۲۶.



توضیحی درباره عملیات بانکی

گاهی بانک می‌گوید اگر ده میلیون تومان پول در این جا سپرده‌گذاری کنی، علی الحساب ماه به ماه این مقدار به تو سود می‌دهیم و کارمان نیز مطابق رساله‌ای است که شورای نگهبان نوشته است. این نحو سپرده‌گذاری نیز عناوین مختلفی دارد؛ گاهی مضاربه است، گاهی مشارکت است، یا براساس عقود دیگر اسلامی است، رئیس بانک نیز وکیل کل بانک است که با مشتری این‌گونه معامله می‌کند، یعنی براساس آن نوشته فقهی شورای نگهبان عمل می‌کنند، در واقع انسان پول خود را به بانک قرض نمی‌دهد و بانک نیز از انسان قرض نمی‌گیرد، بانک با مشتری مضاربه می‌کند. به مشتری می‌گوید که پول از تو و کار از من؛ هم‌چنین لازم نیست که آدم مت‌ه لای خشخاش بگذارد تا عمق کار را بررسی کند که با این پول چه می‌کنند؛ آن‌ها به مردم اطمینان می‌دهند که ما طبق نظر شورای نگهبان که شش فقیه و شش حقوق‌دان در آن هستند، عمل می‌کنیم. لذا این نحو تعامل، قرض نیست؛ ربا در قرض است. سپرده با قرض چند تا تفاوت دارد، یعنی جهت ربائی به خودش نمی‌گیرد؛ وکیل بانک که رئیس همان شعبه است می‌گوید آقا! طبق همان قرارداد فقهی امضا کن و برو، اما اگر بانک از آن رساله کاری منحرف شد و این انحراف دامن پول مشتری را هم گرفت، مشتری گناهی نکرده است و اگر گناهی باشد به گردن همان بانک‌داران است و اگر قدرت جواب خدا را در قیامت دارند، خودشان جواب او را می‌دهند.

پاسخ‌گویی شرعی و مسئولیت عمل

انسان وقتی از یک عالم وارد سوال می‌کند که تکلیف من در این نماز، در این وضو، در این روزه چیست، وقتی آن عالم جواب اول را به او می‌دهد، باید بپذیرد و عبور کند؛ قرآن می‌فرماید: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ بُدِّ لَكُمْ سُّؤَالٌ﴾؛ یعنی سؤال روی سؤال نیاورید. فرد

متخصص از سوال کننده می پرسد که شغل شما چیست؟ می گوید شغلم به گونه ای است که مجبور هستم زیاد سفر کنم، می گوید ده شبانه روز که در خانهات بودی نمازهایت تمام، سفر اول که می روی نمازت شکسته است و اگر به خانهات آمدی و ده شبانه روز نماندی و سفر دوم را رفتی نمازت تمام است، اگرچه که دو روز در سفر بمانی؛ در این شرایط دیگر نباید مته به خشخاش گذاشت، وقتی مساله و جوابش را شنیدی، برو و به آن عمل کن، آن عالمی که شما را راهنمایی می کند مسئولیت قیامتی را هم به عهده گرفته است.

مرجعیت و مسئولیت اعمال مقلدین

یک بار من با یکی از مراجع تقلید مزاح کردم، چرا که سابقا در قم شاگرد ایشان بودم و چند سال کتابهای مهم علمی را نزد ایشان خوانده بودم. در آن زمان ایشان مرجع نبود، اما بعدا رده علمی بالایی یافت و استاد بسیاری از بزرگان حوزه و مرجع شد و ایشان را برای مرجعیت معرفی کردند. من یکبار نزد ایشان رفتم به عنوان این که ایشان استادم هستند. البته کاری با ایشان نداشتم، من کار مالی با هیچ کس در طول عمرم نداشتم؛ نه با مراجع، نه با تجار، نه با پولدارها؛ فتیله زندگی را پایین می کشیدم و سراغ کسی برای پول نمی رفتم. ایشان به من گفت که شما نیاز چندانی به تقلید نداری، از آنجا که پیش من درس خواندی و من شما را می شناسم و رده علمی تو را می دانم، از خودت تقلید کن و خودت می توانی وظیفهات را از آیات قرآن و از روایات کشف کنی. گفتم آقا در این مساله ای که می فرمایید از شما اطاعت نمی کنم و از خودم تقلید نمی کنم، بلکه از شما تقلید می کنم؛ ایشان پرسید چرا؟ گفتم برای این که جهنم ما را شما می روید، چرا خودمان را درگیر جهنم کنیم؟ ایشان نیز بسیار خندید، اما حقیقتا به ما دستور دادند مسائلی را که بلد نیستید، پرسید؛ البته انسان باید از انسان وارد سوال بپرسد و نه هر کسی. از هر کسی که یک عبا و یک قبا دارد و یک چند متر پارچه سیاه یا سفید به سرش بسته است نباید سؤال پرسید. مساله و فقه اهل بیت علیهم السلام تخصصی است و بسیار دقیق و سخت است و هر کسی از عهده آن بر نمی آید.

شما از یک عالم شناخته شده، وظیفه‌ای را که نمی‌دانید می‌پرسید، وقتی ایشان پاسخ شما را داد، همان را قبول کن و برو؛ هر چه هست بر گردن ایشان است؛ موضوعات مربوط به ربا نیز چنین است. شخصی پنجاه سال پیش که دو میلیون داشته -تومان پول زیادی به حساب می‌آمده است- این مبلغ را به مردم قرض داده و گفته است که مازاد این پول را برای من بیاور؛ این مسئله ربا است.

شخصیت حرّ عاملی و جایگاه کتاب و سائل در حوزه علمیه

کتاب و سائل کتاب مهمی است و جزو کتاب‌های کم‌نظیر شیعه به حساب می‌آید، نویسنده‌اش هم یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان و علمای زمان صفویه در اصفهان بود که قبر او نیز در صحن قدیم حضرت رضا روبروی پنجره فولاد است، شیخ حرّ عاملی از نسل حرّ بن یزید ریاحی کربلاست؛ لذا ببینید که توبه حرّ چه قدر منفعت برای او داشته است که یکی از نسل ایشان شیخ حرّ عاملی است که از روز شنبه تا چهارشنبه در قم، درس مراجع بدون اسم این آدم و کتابش نیست. اما این که چه مقدار ثواب از این فرزند به جناب حرّ می‌رسد، خدا می‌داند! در قرآن نیز آمده است: ﴿وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ﴾؛ ما پای پرونده‌ی شما، آن چه خودتان انجام می‌دهید و آن چه آثار دارد برای‌تان می‌نویسیم. کتاب‌های ایشان از زمان نوشته شدن، ابزار کار شیخ انصاری، حاج میرزا حسن شیرازی، آیت الله العظمی بروجردی، خوئی، حکیم، شاهرودی و امام علیه السلام بوده است. امروز نیز این کتاب ابزار کار مراجع قم و نجف و هر کجا که مرجع تقلید داریم می‌باشد.

بزرگی گناه ربا

در این کتاب شریف نقل می‌کند: پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به شخص امیرالمومنین علیه السلام فرمود: علی جان! یک درهم ربا گناهش در پرونده مساوی است با بیست بار زنا با محرم؛ حالا اگر پنجاه سال پیش شخصی دو میلیون پول را در چرخه ربا انداخته است و الآن هشتاد

ساله شده است و می‌فهمد که مرگ دو قدمی او قرار دارد و اتفاقاً هم این صحبت‌ها به او می‌رسد؛ پیغمبر ﷺ فرموده است که یک درهم ربا مساوی است با بیست زنای با محرم؛ در آخر سوره بقره نیز پروردگار می‌فرماید: من و پیغمبرم ﷺ به آدم‌های رباخور اعلان جنگ داریم؛ البته گاهی این عبارت به صورت برعکس معنا می‌شود که من در ترجمه قرآن این‌گونه معنا کرده‌ام که خدا و پیغمبرش ﷺ به او اعلام جنگ می‌کنند؛ اما برخی می‌گویند که رباخور به خدا اعلام جنگ کرده است، در حالی که رباخور به اندازه یک پشه هم قدرت ندارد که اعلان جنگ نماید؟ مگر در کدام میدان رباخور در جنگ با خدا پیروز بوده است؟

توبه از ربا

معنای اعلان جنگ از جانب خدا نیز این است که ما روی آشتی با تو را نداریم؛ مگر این‌که رباخور توبه کند و قرآن نیز توضیح داده است که توبه این شخص به چه صورت است. آدمی که پنجاه سال ربا گرفته است، توبه او به این نیست که استغفرالله بگوید و گریه کند. آیه شریفه می‌فرماید: ﴿فَلِكُلِّ رُؤْسٍ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظَاهِرُونَ وَلَا تَتْلَمُونَ﴾؛ یعنی اصل سرمایه‌ات را کنار بگذار، یعنی آن دو میلیونی که پنجاه سال پیش ربا دادی و اگر از این سرمایه توده یا بیست میلیارد باقی مانده است، قرآن مجید می‌فرماید که برو پول هرکس که از او ربا گرفته‌ای را به او پس بده و اگر کسی از این افراد فوت شده بود، آن مبلغ را به ورثه او بده و اگر هیچ اثری از آن‌ها نمی‌یابی به عنوان رد مظالم از طرف آن‌ها به مستحق شرعی بده. لذا بعد از پنجاه سال ممکن است که شخص رباخور مجبور شود هر آن‌چه را که دارد بفروشد تا حق مردم را پس دهد. اما فکر می‌کنید چه تعداد از رباخورها توبه می‌کنند؟ اگر شرح آیه قرآن را به آن‌ها بگوییم، از صد نفر نود و هشت نفر می‌گویند که ما نه قرآن را قبول داریم و نه شما آخوندها را! اگر من بیست میلیارد را پس بدهم و تنها دو میلیون که اصل سرمایه ام بوده است را نگه دارم، چه کاری از عهده من ساخته است؟ در پاسخ به او می‌گوییم که یک گاری بگیر و هندوانه بفروش!



تناسب گناه و توبه

لذا اگر می‌خواهی توبه کنی، این‌گونه نیست که تمام گناهان توبهٔ یکسانی داشته باشند. پیغمبر فرمود: «وَأَحَدُ لِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةٌ»؛ اما اگر کسی بیست سال نماز نخوانده باشد، چگونه باید توبه کند؟ این است که بیست سال نماز را بخواند و قضای آن را به جا آورد، یا اگر روزه نگرفته است، قضای آن را بگیرد و کفارهٔ آن را نیز انجام دهد و اگر نتوانست که روزه بگیرد، برای هر روز شصت فقیر را سیر کند، لذا گناهان بسیار عجیب هستند؛ امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: انجامش سخت و توبه کردن از آن سخت‌تر است. توبه کردن بسیار مشکل است، وقتی آدم می‌خواهد از چنین چهارچوب پرفشاری هم‌چون ربا خارج شود و توبه کند، کار مشکلی در پیش دارد. بعضی از گناهان نیز هستند که صرف پشیمانی باعث توبه از آن می‌شود، یعنی این که من از گناه مرتکب شده پشیمان بشوم، به این معنا که دیگر آن را تکرار نکنم، توبه است؛ مثلاً اگر نعوذ بالله ده بار زنا کردم و می‌خواهم که الان توبه کنم، توبهٔ زنا ترک زنا است، این مشکل کاری ندارد و نیازی نیست که شخص گنه‌کار به خانوادهٔ زن یا دختر بگوید که یک هم‌چنین پیشامد بدی شده است، این گناهی است که گنه‌کار باید بین خود و خدا توبه کند و توبهٔ او نیز ترک کردن این گناه است و تا آخر عمر نیز نباید به سراغ آن برود.

خیر دنیا و آخرت

باقی ماندن اثر عمل بعد از مرگ

اما به ابتدای سخن بازگردیم که خیر و شری در این دنیا وجود دارد که آثارش فقط دنیایی است. یعنی رشتهٔ این خیر و شرّ به آخرت کشیده نمی‌شود. اما خیر و شرّهایی هست که سازمان خلقت یعنی خدا این‌گونه قرار داده است که تا قیامت و از قیامت تا ابد قطع نمی‌شود و می‌ماند. در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و در آیات قرآن نیز تعبیر «خیر الدنیا و الآخرة»

۱. تحف العقول، ص ۲۶.

آمده است، لذا کسی که کار خیری کرده که بعد از مردن او نیز باقی است، این خیر با مردن این شخص تمام نمی‌شود، به عبارتی رشته این خیر و آثارش وارد قیامت می‌شود، چنین اعمالی خیر دنیا و آخرت هستند و هم بازگشت آثار این اعمال در دنیا وجود دارد و هم آثار اخروی دارد.

خیر دنیا و آخرت در چهار خصلت

در روایتی از پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «أربع من أعطيهن فقد أعطى خير الدنيا والآخرة»؛ چهار چیز در این دنیا به هر کسی عطا بشود، بداند که خیر دنیا و آخرت به او عطا شده است، یعنی آثار این چهار خیر هم برای دنیای این شخص است و هم برای آخرت او. در این جلسه تنها به بیان متن روایت می‌پردازیم و تا کلام نورانی شود؛ به این دلیل که امام هادی علیه السلام می‌فرماید سخن پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام نور است و دل انسان را هم نورانی می‌کند. می‌فرماید: «أربع من أعطيهن فقد أعطى خير الدنيا والآخرة بدناً صابراً و لساناً ذاكراً و قلباً شاكراً و زوجةً صالحه»؛ این موارد همگی باعث خیر دنیا و آخرت هستند؛ یک همسر، یک خانم پاک‌دامن، با عفت، شوهردار، امین شوهر، حافظ آبروی شوهر، چنین زنی خیر دنیا و آخرت انسان است.

همسر زهیر زنی صالحه

ذکر یکی از این همسران در تاریخ آمده است؛ زهیر بن قین به مدیر کاروان گفت اتفاقی امسال از مکه که می‌رویم کاروان حسین ابن علی علیه السلام هم از مکه خارج می‌شود و او نیز به سوی کوفه می‌رود. او به حمله‌دارش گفت هر جا که قافله حسین بن علی علیه السلام متوقف شد، تو عبور کن که ما با حسین روبرو نشویم. زهیر نظامی بسیار توانمندی بود؛ مدیر کاروان زهیر هر جا که کاروان ابی‌عبدالله علیه السلام متوقف می‌شد، تندتر حرکت می‌کرد که به قول زهیر

۱. الجعفریات، ص ۲۳۱.

۲. همان.



با حسین علیه السلام روبرو نشود، به صورت اتفاقی این افراد پیاده شدند و ابی عبدالله علیه السلام نیز همان جا پیاده شد. باور از بخت ندارم که تو مهمان منی، خیمه سلطنت آن گاه فضای درویش؛ وقتی زهیر با برخی از همسفرهایش بر سر سفره نشستند، شخصی پرده خیمه را کنار زد و گفت که امام حسین علیه السلام می خواهد تو را ببیند؛ زهیر گفت من با حسین این علی علیه السلام کاری ندارم و نمی آیم، همسر او از پشت پرده خیمه زنانه به زهیر به زبان حال گفت: واقعا خجالت نمی کشی؟ پسر فاطمه زهرا علیها السلام، پسر امیرالمومنین علیه السلام، پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله از تو دعوت کرده که به ملاقاتش بروی و تو از این ملاقات ابا می کنی؟ کار تو بسیار زشت است! زهیر نیز پذیرفت و به خدمت حضرت علیه السلام رفت. البته در هیچ کتابی نیامده است که در این ملاقات بین سلطان دنیا و آخرت و زهیر چه گذشته است و ای کاش می دانستیم که چه گفتند، فقط می دانیم وقتی که زهیر از پیش ابی عبدالله علیه السلام درخواست به کسانش گفت که چادرها و اثاث های مان را جا به جا می کنیم و نزد ابی عبدالله علیه السلام چادر می زنیم. لذا چنین همسری مصداق زوجه صالحه است.

اما زنی که بگوید یک سال زحمت کشیدی و عرق ریختی و الان آخوندها می گویند که خمس مالت را بده، به حرف ایشان گوش نده؛ چنین زنی که همسرش را از انجام فریضه الهی منع می کند مصداق زوجه صالحه نیست، این زوجه شریره است، اما همسر زهیر زوجه صالحه است؛ زهیر به همسرش گفت که بعد از این ملاقاتی که من با ابی عبدالله علیه السلام داشتم چند روز بیشتر زنده نیستم، حقیقتا زهیر چه معرفتی داشت! ابی عبدالله علیه السلام چه گفت به او که این گونه تغییر کرد؟! زهیر به همسرش گفت چیزی به آخر عمر من نمانده است، تو را طلاق می دهم که خیالت راحت باشد، تو جوان هستی، به کوفه برو و شوهر کن. همسرش گفت: دستت را بگذار در دست من، تعهد شرعی کن که روز قیامت من را صدا کنی و هر جا با امام حسین علیه السلام می روید من را هم ببرید. بعد هم گفت: کجا بروم؟ بین من و تو تا خدا بخواهد نباید جدایی بیفتد، ما باید در کنار یکدیگر باشیم.



روضه شهادت زهیر بن قین

ابوتمامه صیداوی به ابی عبدالله علیه السلام گفت که ما یک نماز دیگر بیشتر نمی‌توانیم بخوانیم، آن هم نماز ظهر است؛ حسین جان! می‌خواهم نماز را به جماعت بخوانم، آن هم به امامت شما، حضرت علیه السلام فرمود که آماده بشوید؛ در آن شرایط مقدور نبود که به صورت عرضی صف ببندند، چون تمام تیراندازان لشکر آماده تیرباران کردن نماز شدند، به صورت طولی صف بستند و هجده نفر بیشتر نمانده بودند؛ دشمن آماده تیر زدن شد، زهیر و سعید ابن عبدالله گفتند که حسین جان! نمازت را آسوده بخوان، هر چه تیر بزنند ما مقابل آن می‌ایستیم تا تیر به شما اصابت نکند؛ چه اصحابی داشتی حسین جان که از جان خود دریغ نداشتند!

در رکعت اول سعید شهید شده بود و تمام اعضای بدن او تیرباران شده بود؛ زهیر تنومند بود و توانست خود را تا رکعت دوم حفظ کند، وقتی امام سلام داد دو سه نفس از زهیر مانده بود؛ ابی عبد الله علیه السلام سر زهیر را به دامن گرفت، سر زهیر در عرش بود، در ملکوت بود؛ اشک ابی عبدالله علیه السلام جاری شد، زهیر یک سؤال از امام علیه السلام پرسید؛ دعا می‌کنیم که ما نیز همین سوال را از ابی عبدالله علیه السلام بپرسیم و ابی عبدالله علیه السلام نیز پاسخ مثبت به سؤال ما بدهد؛ زهیر پرسید: ارضیت منی یا ابا عبدالله؟ حسین جان! از من راضی شدی؟ جوابی که ابی عبدالله علیه السلام داد این بود که زهیر چند لحظه دیگر وارد برزخ می‌شوی و می‌بینی که پیغمبر صلی الله علیه و آله آغوشش را باز کرده و تو را در آغوش می‌گیرد، وقتی در آغوش جدم رفتی به جدم بگو حسین علیه السلام سلام می‌رساند و من هم به همین زودی می‌آیم به شما ملحق می‌شوم.



جلسہ ششم

حسادت و سیدہ فریب شیطان

نیرنگ باز بودن شیاطین

مساله‌ای مهم که چندین مرتبه در قرآن کریم درباره شیاطین بیان می‌کند، این است که خداوند می‌فرماید شیطان‌ها فریب‌کار هستند؛ اما چه کسی فریب‌شان را نمی‌خورد؟ کسانی که در حد لازم به دین خدا، به پروردگار، قیامت، نبوت انبیاء علیهم‌السلام معرفت دارند و از گناه متنفر هستند، چون اگر بعد از معرفت، از گناه نفرت نداشته باشند، در عین داشتن معرفت باز هم فریب می‌خورند.

حسادت، علت فریب برادران یوسف

همین بیان یعنی فریب خوردن در قرآن مجید در سوره یوسف آمده است؛ لغتی در سوره یوسف به کار رفته است که ریشه و ماده‌اش از تسویل است (سؤل). حضرت یعقوب علیه‌السلام، خطر ده برادر را، به فرزندش یوسف علیه‌السلام هشدار داد؛ کل اقدام برادران بر ضد یوسف علیه‌السلام ریشه در حسد داشت که یک بیماری بسیار خطرناک است، مردی یا زنی تحمل دیدن نعمت خدا را برای کسی نداشته باشد؛ خداوند محبت کرده به کسی ثروت حلال داده است، به کسی چهره زیبا داده است، به کسی علم داده است، به کسی قدرت مشروع داده است، ولی انسان تحمل دیدن این نعمت‌ها را ندارد و نقشه می‌کشد تا این نعمت‌ها از طرف مقابلش سلب شود، از قیافه بیفتد، ثروتش بر باد برود، قدرت و توانش نابود بشود، جلوی علمش بسته بشود.



معنای حسد

به حدی این بیماری زشت و ناپسند است که پروردگار به پیغمبر اکرم ﷺ در پایان سوره فلق می‌فرماید، حبیب من! با تمام معنویت و عظمت روحی و عقلی که داری، از شر آدم حسود به من پناه بیاور، نمی‌توانی شر حسود را برگردانی و در امان باشی؛ به قدری حسود خطرناک است که زمینه ضربه زدن را به هر شکلی که باشد فراهم می‌کند، در این آیه می‌فرماید: **﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾**^۱؛ یعنی از شر و زیان آدم حسود به خدا پناه ببرید. عمق معنای حسد همین است که خدایا من هرگز از کار تو راضی نیستم و از تو خوشم نمی‌آید، چرا به این قیافه دادی، ثروت دادی، علم و قدرت دادی؟ این معنا از حسد، یعنی کفر به پروردگار.

ضرر حسادت

حسادت چه گناه بزرگی است که نهایتاً باید گفت آدم حسود یک شیطان آماده برای ضربه زدن به بندگان خداست. جالب است که هر چند آن ده نفر فرزندان یعقوب ﷺ بودند، اما به یوسف ﷺ گفت: **﴿قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ﴾**^۲؛ خوابی که دیدی و برایت تعبیر کردم، برای تو یک سر است و این سر را نزد برادرانت بازگو نکن. چرا یعقوب نبی ﷺ خوابی به آن ولایی را می‌گوید پنهان نگه دار؟ چون می‌داند مایه حسد در برادران است و اگر خواب را بفهمند ضربه می‌زنند، یوسف ﷺ هم خواب را نگفت. علت ضربه زدن برادران به یوسف ﷺ حدوداً هشت ساله همان بود که قرآن بیان می‌کند: **﴿أَحَبُّ إِلَىٰ آبِنَاهِنَا﴾**^۳؛ در حالی که این فکر و خیال هم دروغ بود، برادران جمع شدند و حرف‌های‌شان را روی هم ریختند، به این نتیجه رسیدند که یوسف ﷺ نزد پدر محبوب‌تر از ماست، کارهای سخت زندگی را ما انجام می‌دهیم،

۱. فلق: ۵.

۲. یوسف: ۵.

۳. یوسف: ۸.



گوسفندها را ما صحرا می‌بریم، معاش خانواده را ما تامین می‌کنیم، ولی توجه یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام بیشتر از ماست و باید کاری کنیم که یوسف علیه السلام از چشم پدر بیفتد؛ سپس **«اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ»**؛ گفتند یا او را بکشیم تا پدر ما این قدر به او توجه نکند، البته دروغ می‌گفتند، انبیا علیهم السلام عادل و بصیر هستند و در محبت کردن فرقی بین فرزندان شان نمی‌گذاشتند؛ عادل، ظلم نمی‌کند و در محبت نیز عادل است.

تحریف داستان یوسف نبی علیه السلام در تورات

گفته شده است یوسف علیه السلام خواب را برای برادران نقل کرده است، این مطلب صحیح نیست و در تورات تحریف شده آمده است. بنده تورات و انجیل را به انگلیسی، عربی و فارسی دارم، مواردی که نیاز بود با قرآن تطبیق کنم را خواندم و این مساله برای تورات است و دروغ هم هست، قرآن مجید هم اشاره‌ای ندارد که یوسف خوابش را تعریف کرده باشد، چون اگر خوابش را به برادران می‌گفت خلاف حکم پیغمبر علیه السلام عمل می‌کرد؛ پیغمبری به فرزندش می‌گوید لا تقصص، در نتیجه حرام است سرّ خود را فاش کند، مگر می‌شود یوسف صدیق علیه السلام و یوسفی علیه السلام که آینده‌اش را در خواب به او نشان می‌دهند، خلاف پیغمبر علیه السلام که پدرش است عمل کند؛ این مطلب تهمتی به مقامات ملکوتی و الهی قرآن است. گوینده‌ای که قصد دارد داستان یوسف علیه السلام را برای مردم نقل کند باید به این ظرائف توجه وافر داشته باشد، این مطلب یعنی بازگو کردن خواب توسط حضرت یوسف علیه السلام نیز نوعی بی‌ادبی و بی‌احترامی به یوسف علیه السلام است.

کید شیطانی برادران یوسف علیه السلام

«قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ»؛ دلیل این که به فرزندش فرمود خواب خود را بازگو نکن، این است که اگر این‌ها از خواب تو که خوابی راست است و آینده تو را در خواب نشان

۱. یوسف: ۹.

۲. یوسف: ۵.

خیر و شر در زندگی انسان

می‌دهد، مطلع شوند، ﴿فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾؛ یعنی برادرانت جلسه می‌گذارند و برنامه‌ریزی می‌کنند که صددرصد به ضرر تو و به ضرر خانواده من است؛ بعد به یوسف علیه السلام گفت ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾؛ فعلا این ده نفر شیطان هستند، هرچند در آینده توبه کردند و از یعقوب علیه السلام خواستند تا از خدا طلب بخشش کند، بخشش از ظلمی که به یوسف علیه السلام کردند، خدا نیز آن‌ها را بخشید چرا که از درست‌کاران می‌شوند و از شیطان صفتی درمی‌آیند. حرف یک پیغمبر علیه السلام است، آدمی که فقط قصدش این است تا ضرر بزند و به برادر هم رحم ندارد، دشمنی آشکار است. سرانجام یوسف علیه السلام را در چاه انداختند سپس افراد یک کاروان او را درآوردند و پنهانی به مصر بردند و به قیمت کمی فروختند. این مطلب که گفته شده او را از چاه درآوردند و برادرها به افراد کاروان گفتند این غلامی گریزپا و فراری است و او را می‌فروشیم، سخنی از آیات دروغ تورات است.

خیررسانی، ویژگی مؤمن

حضرت یعقوب علیه السلام هشدار داد در حال حاضر این ده نفر برای تو خطر دارند؛ فردی که خطر دارد، شیطان است، اما مومن خطر ندارد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مومن را این‌گونه تعریف می‌کند: «الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ»؛^۱ به هر خیری از او امید است، «وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ»؛^۲ یعنی اگر همسایه، رفیق، شریک، یا داماد و عروس شما مومن است، نسبت به زیان او کاملا در امان هستید، چرا که مومن زیان نمی‌زند، مومن فقط خیر دارد و شر ندارد، لذا این برادرانی که حضرت یعقوب علیه السلام نسبت به آن‌ها هشدار می‌دهد، فعلا نسبت به یوسف شیطان هستند، ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾؛^۳ یعنی شیطان آماده ضربه زدن است.

۱. یوسف: ۵.

۲. یوسف: ۵.

۳. الخصال، ج ۲، ص ۴۳۳.

۴. همان.

۵. یوسف: ۵.



اشک‌های شیطانی برادران یوسف علیهم‌السلام

وقتی یوسف را در چاه انداختند و از کشتن او صرف نظر کردند، نزد پدر برگشتند؛ شیطان است که مومنی را می‌کشد، شیطان است که پیراهن مومنی را از بدنش درمی‌آورد و او را در قعر چاه می‌اندازد، مومن دست به اعمال شنیع نمی‌زند، ﴿وَجَاؤْ أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ﴾؛ وقتی شب برادران نزد پدر برگشتند، ده نفری زار زار گریه می‌کردند، این گریه از گریه‌های دروغ بشر بوده است، این اشک شیطانی بوده است، اشک فریب کاری بوده است، یعقوب علیهم‌السلام همه این فریب کاری‌ها را می‌شناسد؛ یعقوب نبی علیهم‌السلام می‌داند خطری در راه است، وقتی برادران به پدر گفتند ﴿أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ﴾؛^۱ بهار است و صحرا سرسبز است و این بچه را صحرا می‌پریم تا بازی کند، یعقوب گفت ﴿وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ﴾؛^۲ در بهار کنعان و فلسطین گرگ نیست، گرگ در زمستان پربرف است که وقتی طعمه‌ای نمی‌یابد اگر پایین گله‌ای گوسفندی را ببیند یکی را خفه می‌کند و می‌خورد، بهار که گرگ گرسنه نیست. منطقه کنعان نیز اصلاً گرگ نداشته است، ولی یعقوب به پسرانش گفت می‌ترسم این بچه را گرگ پاره کند و بخورد، در حالی که در بهار کنعان گرگ نبود و اگر بود گوسفندها را می‌برد و می‌خورد؛ اما چرا حضرت یعقوب علیهم‌السلام تعبیر به گرگ کرده است در حالی که گرگی نبود؟ مراد یعقوب از گرگ فرزندانش بود.

گرگ صفت بودن برادران یوسف علیهم‌السلام

شنیدم گوسپندی را بزرگی، رهانید از دهان و دست گرگی، شبان‌گه کارد در حلقش بمالید، روان گوسپند از وی بنالید، که از چنگال گرگم در ربودی، چو دیدم عاقبت خود گرگ بودی؛

۱. یوسف: ۱۶.

۲. یوسف: ۱۲.

۳. یوسف: ۱۳.

گرگی به گله‌ای حمله کرد، هنوز گلوی گوسفند را پاره نکرده بود که شخصی قوی، نهیبی به گرگ زد و گرگ فرار کرد، گوسفند را نجات داد و به خانه آورد. گوسفند بیچاره در درون خوشحال بود، مرد قوی نیمه شب در حیاط آمد و دست و پای گوسفند را بست و رو به قبله خواباند و سر گوسفند را برید، گوسفند گفت گمان می‌کردم مرا از گرگ نجات دادی و نمی‌دانستم گرگ خود تو بودی. یعقوب علیه السلام نیز می‌داند آن‌جا گرگ نیست، در بهار گرگ از کوه پایین نمی‌آید، فلسطین هم که خیلی کوهستانی نیست، پس چرا گفت می‌ترسم او را گرگ بدرد؟ سالیان پیش حدیثی را در یکی از مجلدات بحارالانوار که درباره زندگی انبیاست، مشاهده کردم، لذا خاطر من نیست از کدام معصوم علیه السلام است؛ مرحوم علامه مجلسی همین سوال را نقل کرده است که چرا یعقوب گفت می‌ترسم گرگ او را بدرد؟ حضرت می‌فرماید: «کنا لهم بالمساطره»، در جمله‌ای پنهانی با کنایه می‌گوید شما ده نفر، گرگی هستید که این بچه را می‌درد، یعنی اخلاق گرگ‌صفت و شیطانی دارید، هر چند بعداً توبه کردند و خداوند آن‌ها را بخشید.

منظور من فریبکاری شیطان است که هم خودش و هم دیگران را فریب می‌دهد، کار خودش را توجیه می‌کند که آرام باشد، کار دوستان و هم‌سلکان خود را نیز توجیه می‌کند. فرزندان یعقوب علیه السلام شب در حالی که گریه می‌کردند، نزد پدر بازگشتند و گفتند: «أَكَلَهُ الذِّئْبُ!» ما مشغول کارهای خود بودیم که گرگ او را درید. یعقوب علیه السلام گفت دروغ می‌گویید، مگر روز روشن بهار، در صحرا گرگ می‌آید؟ این سوره از قرآن دریا دریا نکته‌های عالی دارد، به امر یکی از مراجعی که اکنون در قید حیا نیستند، شروع به نوشتن تفسیر قرآن کردم که در حال حاضر به تفسیر سوره نحل رسیدم و تا این‌جا حدوداً هفده جلد به رشته تحریر درآمده است، با عنایت خداوند در تفسیر یوسف خیلی زحمت کشیدم و تفسیری بیش از حد معمول برای این سوره نوشته شد که شامل بهترین و ریشه‌دارترین نکاتی است که از دل قرآن درآمده است.



دروغ‌های برادران یوسف علیه السلام

برادران گفتند این پیراهن خون آلود یوسف علیه السلام است که گرگ او را دریده است، ﴿وَجَاؤْا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ﴾^۱؛ برادران چند جا دروغ گفتند، یکی به پدر گفتند ما او را برای گردش به صحرا می‌بریم، حال آن که او را در چاه انداختند، دیگر گفتند یوسف نزد پدر ما محبوب‌تر است، باز هم دروغ گفتند، دیگری هم شبی بود که پیراهنش با خونی دروغین آوردند، در حالی که خون یوسف نبود، بزغاله‌ای را در صحرا کشته و خورش را به پیراهن یوسف علیه السلام مالیده بودند، این هم دروغ بود.

تنفر از گناه عامل مصونیت

برادران و خواهران من! اگر مواظب نباشیم حتی اگر معرفت به خدا و قیامت هم داشته باشیم اما از گناه نفرت نداشته باشیم، پیغمبرزاده هم که باشیم، ممکن است حسود و ظالم و گرگ صفت باشیم؛ کسی به واسطه پدر با مادر خود، مصونیت پیدا نمی‌کند و مصونیت با معرفت و دین‌داری و اجتناب از گناه حاصل می‌شود. این آیات نمونه‌ای از فرزندان پیغمبر علیه السلام را نشان داد که چه قدر اوضاع‌شان خراب بود.

به تاخیر انداختن توبه

دروغ فرزندان برای حضرت یعقوب علیه السلام ثابت بود، بر فرض توانسته باشند دروغ خود را برای پدر باورانیده باشند، در روز قیامت چه طور می‌خواهید دروغ‌ها را برای خدا بقبولانید؟! حضرت علیه السلام گفت پسر من را گرگ نخورده است بلکه می‌دانید چه اتفاقی افتاده است؟ ﴿قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمُ النَّفْسُ كُفْرًا﴾^۲؛ شما توسط شیطان درون تان گول خوردید؛ این گونه مثال می‌زنم: از

۱. یوسف: ۱۸.

۲. یوسف: ۱۸.



خیر و شر در زندگی انسان

خانه بیرون می‌آیم، یکی به من می‌گوید این سوراخ را می‌بینی؟ می‌گویم بله؛ می‌گوید دو مار کبرای زهردار و کشنده با تعدادی عقرب سیاه جرار در این سوراخ زندگی می‌کنند، آستینم را بالا می‌زنم و دستم را در این لانه می‌برم، سر همین کوچه بیمارستان است، اگر مرا نیش زدند سریعاً خودم را به آن‌جا می‌رسانم تا دکتر پادزهر بزند، اما اگر به بیمارستان نرسیدم چه طور می‌شود؟ اگر صبر کنی و بگویی فعلاً جوان و زیبا هستم، هر گناهی پیش آمد انجام می‌دهم و لذت می‌برم، خدا هم کریم است و می‌بخشد. چه کسی به ما سند داده است که تا آن وقت زنده باشیم؟ اگر در حال مشروب‌خوری عمرت به سرآمد، چه راه نجاتی داری؟ چه کسی ضمانت داده است که در آینده زنده بمانیم و توبه کنیم؟ آن ده برادر همین طور تصور کردند که یوسف علیه السلام را در چاه می‌اندازیم و از چشم پدر دور می‌کنیم، پدر هم برای مدتی ناراحت می‌شود و سی سال اشک می‌ریزد تا کور شود اما امیدواریم در آینده آدم‌های خوبی شویم و خدا توبه ما را قبول کند؛ در قرآن نام این عمل، تسویل نفس است، این‌گونه شیطان‌ها فریب می‌دهند.

معنای تسویل

تسویل یعنی خودگول زنی، یعنی شیطان فریب‌تان می‌دهد، از راه دین وارد می‌شود و می‌گوید خدا کریم است، ارحم الراحمین است، اگر زنا هم کردی، سی دفعه مشروب خوردی، شش دفعه هروئین کشیدی، پدر و مادرت را ناراضی کردی، باز هم می‌بخشد، از کرم خدا چیزی کم نمی‌شود، پس بعداً توبه کن. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید چند نفر از گنه‌کاران حرفه‌ای در دنیا به توبه رسیدند؟! چند نفر کربلا برای کشتن ابی‌عبدالله علیه السلام آمده بودند؟ نه برای کشتن خاندان و اصحابش بلکه برای کشتن خود امام علیه السلام آمده بودند، چرا که امام علیه السلام شب عاشورا فرمود تمام این سی هزار نفر با من کار دارند، سی هزار نفر! از تمام این سی هزار نفر تا پایان روز عاشورا که ابی‌عبدالله علیه السلام شهید شد، چند نفر توبه کردند؟ فقط سه نفر! صبح، حرّ توبه کرد، نیم ساعتی مانده بود به کشته شدن ابی‌عبدالله علیه السلام، دو برادر به نام



ابوالحتوف ابن حرث انصاری و سعد ابن حرث انصاری توبه کردند؛ فکر می‌کنید توبه کار آسانی است؟ راحت به آدم توفیق توبه می‌دهند؟ این کار شیطان است.

تاخیر در توبه، گناه کبیره

یک هشدار مهم از قرآن عرض کردم که شیطان این‌گونه انسان را فریب می‌دهد، گناه کن و بعد توبه کن که خدا کریم است و می‌بخشد؛ داشتن همین حالت که به خودم بقبولانم یا شیطان به من بقبولاند که اکنون گناه کنم بعداً خدا کریم است و می‌بخشد، از گناهان کبیره است؛ مسائل پیچیده‌تری راجع به شیطان وجود دارد که در فرصت‌های بعدی به آن می‌پردازیم.

روضه

ظاهراً امشب عادت جلسه به این است که به وجود مبارک حضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام متوسل شویم؛ من روضه حضرت رضا علیه السلام را نمی‌خوانم، اما روضه‌ای که حضرت رضا علیه السلام خواندند را می‌خوانم؛ به پسر شیبب فرمود: «إِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لَشَيْءٍ»، پسر شیبب اگر بنا باشد تا آخر عمرت برای چیزی گریه کنی؛ فرزندت مرده است، دخترت مرده است، دامادت مرده است، عروست حادثه دیده است، پدر یا مادرت مرده است، اگر بنا باشد برای این‌ها گریه کنی برای آن‌ها نکن، «فَابْكِ لِلْحُسَيْنِ»؛ برای حسین ما گریه کن. پسر شیبب! در محرم که ماه حرام بود با حسین علیه السلام ما جنگیدند؛ پسر شیبب! بچه‌ها و زن‌های ما را کتک زدند؛ پسر شیبب! در خیمه‌های ما آتش انداختند؛ پسر شیبب! عمه‌هایم را اسیر کردند؛ پسر شیبب! حسین علیه السلام ما در گودال افتاده بود، نفس‌های آخرش بود، سرش را از زیر گلو جدا نکردند، پسر شیبب! قاتل در گودال او را برگرداند از پشت سر، سرش را از بدن جدا کرد؛

۱. الأُمالي (للصدوق)، ص ۱۳۰.

۲. همان.

خیر و شر در زندگی انسان

وقتی زینب کبری علیها السلام خواهرش آمد، کاری با بدن کرده بودند که مجبور شد سه تا سوال بکند، «أ أنت أخی؟» آیا تو برادر من هستی؟ و ابن والدی؟ آیا تو پسر امیرالمومنین علیه السلام، پدر من هستی؟ و ابن امی؟ آیا تو پسر فاطمه زهرا علیها السلام، مادر من هستی؟ عجب عظمتی دارد ابی عبدالله علیه السلام که زینب علیها السلام گفت: «بابی العطشان» حتی مضمی، حسین من! پدر و مادرم فدایت شود که با لب تشنه سر از بدنت جدا کردند.

